



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

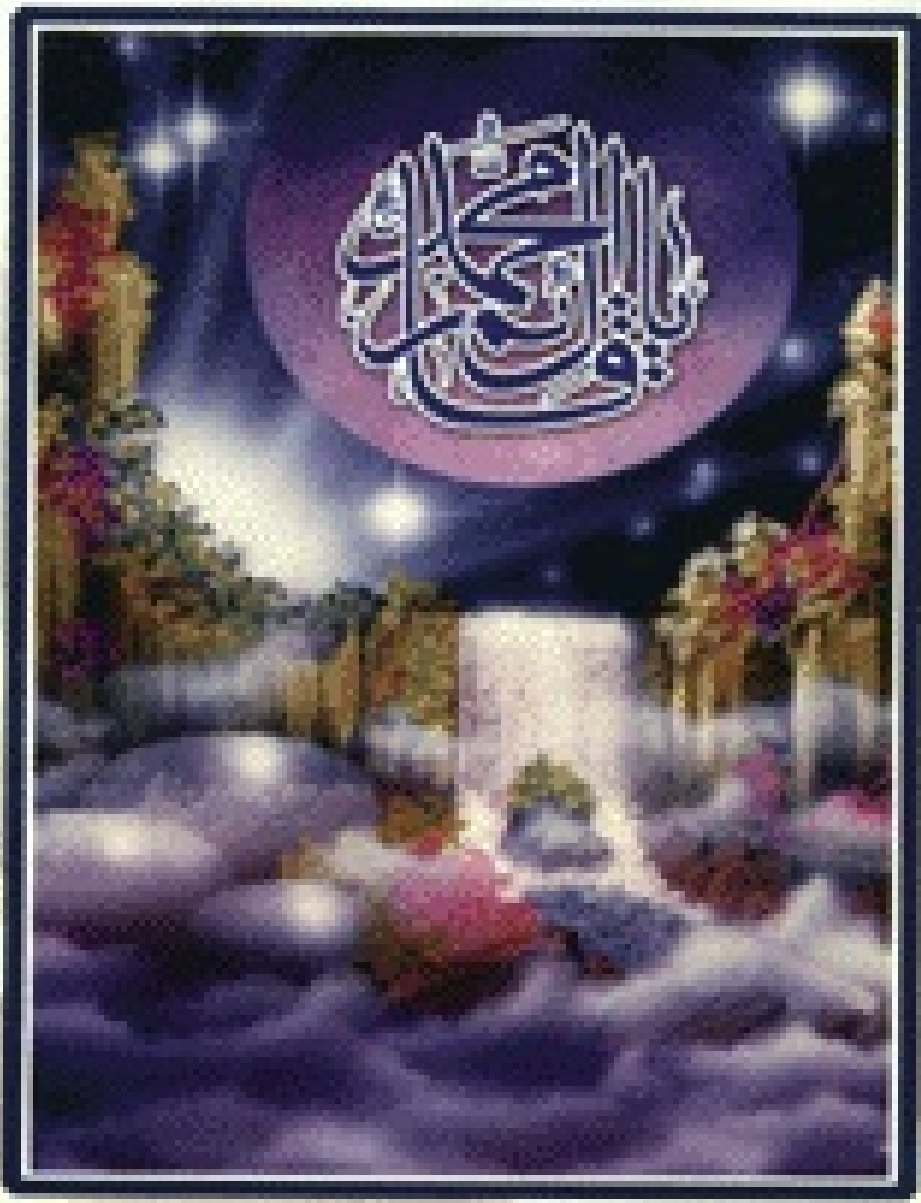
گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شبِ مسکونہ



پروفیسر مسکونہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث شب میلاد

نویسنده:

مجتبی بحرینی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حدیث شب میلاد
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	مقدمه
۱۷	پیشگفتار
۲۲	حکیمه خاتون، بانوی راز دار (عمه مولود)
۴۸	میلاد مولود
۷۸	پدر با پسر چه می کند؟
۹۹	مولود کریم
۱۳۲	درباره مرکز

حدیث شب میلاد

مشخصات کتاب

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۵-

عنوان و نام پدیدآور: حدیث شب میلاد/ نگارش مجتبی بحرینی؛ ویراستار محمد کاظم مددی

مشخصات نشر: تهران: منیر، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۱۱۹ص.

شابک: ۴۹۰۰ریال: ۹۶۴-۵۶۰۱-۶۱-۴؛ ۱۲۰۰۰ریال (چاپ سوم)

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۱۷] - ۱۱۹؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: (م ح م د) بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۵۱/ب ۳ ح ۳۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۲۸۳۳

اشاره

ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام الله و بركاته و تحياته و صلواته على مولاي صاحب الزمان صاحب الضياء و النور، و الدين الماثور، و اللواء المشهور، و الكتاب المنشور، و صاحب الدهور و العصور، و خلف الحسن، الامام المومن، و القائم المعتمد، و المنصور المويد، و الكهف و العصد، و عماد الاسلام، و ركن الانام، و مفتاح الكلام، و ولي الاحكام، و شمس الظلام، و بدر التمام، و نصره الايام، و صاحب الصمصام، و فلاق الهام، و البحر القمقام، و السيد الهمام، و حجه الخصام، و باب المقام ليوم القيام. و السلام على مفرج الكربات، و خواض الغمرات، و منفس الحسرات، و بقيه الله فى ارضه، و صاحب فرضه، و حجته على خلقه، و عيبه علمه، و موضع صدقه، و المنتهى اليه مواريث الانبياء، و لديه موجود آثار الاوصياء، و حجه الله و ابن رسوله، و القيم مقامه، و ولى امر الله و رحمه الله و بركاته.

قسمتى از زيارت سرداب جلال انتساب

مصباح الزائر ٤١٩، بحار الانوار ١٠٢:٨٤

ص: ٣

پشت بر روزگار باید کرد
روی در روی یار باید کرد
چون ز رخسار پرده برگیرد
در دمش جان نثار باید کرد
پیش شمع رخسار چو پروانه
سوختن اختیار باید کرد
از پی یک نظاره بر در او
سالها انتظار باید کرد
تا کند یار روی در رویت
دلت آینه وار باید کرد
تات در بوته زار بگدازد
قلب خود را عیار باید کرد
تا نهد بر سرت عزیزی پای
خویش چون خاک خوار باید کرد
ور تو خود را ز خاک به دانی
خود تو را سنگسار باید کرد
تا دهی بوسه بر کف پایش
خویشتن را غبار باید کرد

حمد خدای یکتا را، و سپاس خالق توانا را، سلام و صلوات سید رسل یاسین و طاها را، و درود و تحیات ارباب آیه تطهیر و قربی را، که طغرای صحیفه و دیباچه کتابچه را به اسامی سامیه و القاب زاکیه شان زینت می بخشیم: علی امیر المومنین، فاطمه الزهراء، الحسن المجتبی، الحسین سید الشهداء، علی السجاد، محمد الباقر، جعفر الصادق، موسی الکاظم، علی الرضا، محمد التقی، علی النقی، الحسن العسکری، الحجه المنتظر المهدی. بر اساس وعده ای که در مقدمه کتاب گذشته - حدیث قبل از میلاد - دادیم که دو نوشتار دیگر برای تکمیل بحث در این زمینه بیاوریم، با استمداد از قادر ازلی، و استعانت از صاحب مقام اولی الامر حضرت ابا صالح المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در این فرخنده ایام که هنوز شعاع میلاد و فروغ مولود نیمه شعبان، مظهر یهدی الله لنوره من یشاء، در دل دوستان و سینه سوزان منتظران حضرتش باقی است، در

مقام وفای عهد و انجام وعد بر آمدم. امید که عنایت و لطف آن وجود مقدس همراه بوده، خامه را از خطا و خلل و قلم را از لغزش و زلل محفوظ دارد. مشکلات بسیاری که بر سر این راه است هر چند گاه و بیگاه موجب یاس و ناامیدی و دلسردی و افسردگی می گردد، ولی باز شور و شوقی که در ایام میلاد مسعود آن محور بود، قطب آسیای وجود، حجت معبود، و کلمه محمود حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام، از دوستان و منتظران حضرتش در فراهم آوردن محافل و مجالس، و اقدام به نشر آثاری که دلها را به آن ناحیه مقدس رهنمون می گردد، بروز و ظهور پیدا می کند، ناامیدی را به امید و دلسردی را به دلگرمی تبدیل می کند. باشد که خدمات همگی منظور نظر و مورد عنایت آن امام مامون و مقدم مامول قرار گیرد، که قرار هم خواهد گرفت، چه بسا توفیق خدمت به آن آستان مقدس نشانه لطف باشد و رمز عنایت. این نوشته بیانگر ولادت با سعادت آن جان جانان و گرمی تر از جان، مولود نیمه شعبان است، و می تواند قسمت دوم کتاب حدیث قبل از میلاد قرار گیرد، همان گونه که کتاب بعد - ان شاء الله - بازگو کننده آنچه پس از ولادت حضرتش در ملک و ملکوت روی داده، خواهد بود. هر چند از لحظه ولادت حضرتش مکرر ماجرای دلنشین میلادش گفت و شنود گردیده، و در صحیفه ها و نوشته ها به عناوین مختلف آمده است، ولی جریان آن قدر دلرباست و ماجرا دلنشین، که نه تنها تکرارش ملال نمی آورد بلکه ملال می زداید، و شور و نشاط می آفریند. آخر، داستانی است در عالم خلقت بی نظیر، و تاریخی است در

آفرینش بی مانند، و حدیثی است در هستی بی قرین، و نسخه ای بی مثل و شبیه. آری، جریان ولادت موعود امم و جامع کلم، مهدی آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - است، چرا چنین نباشد؟ مهدی علیه السلام طاق است، و آنچه هم متعلق به اوست طاق، و اگر جفتی برای او متصور است.

باز جفت ابروی طاق اوست،

قسم بر جفت ابرویت که طاق است

نیست بالاتر ز طاق آن دو ابروی بلند

بر زبان عشق بازان تو سوگندی دگر (۱).

امید است نکات و دقایقی که با استعانت از خود آن وجود مقدس در این نوشتار می آوریم، برای همه دوستان حضرتش مفید افتد، و بشارت ها در سایه اشارت ها فراهم آید.

مشهد مقدس جمعه هفدهم شعبان المعظم ۱۴۲۰ سید مجتبی بحرینی ۱۳۷۸ / ۹ / ۵

ص: ۱۴

۱- گنج غزل ۱۷۹.

حکیمه خاتون، بانوی راز دار (عمه مولود)

عمه سلطان دین حکیمه با صفا

روز گشاده است شب نزد امام هدی

ص: ۱۶

یکی از محترمان خانندان رسالت و زنان با شخصیت دودمان ولایت جناب حکیمه خاتون، دختر حضرت جواد الائمه علیه السلام است، که نام شریفش در جریان ولادت امام زمان علیه السلام فراوان به میان می آید، و بسیاری از حقایق نسبت به آن وجود مقدس به وسیله این بانوی محترم به ما رسیده است، لذا کاملاً مناسب است در آغاز این نوشتار، قدری با او آشنا شده، نسبت به این مخدیره ای که صاحب کمالات بسیار و دارنده خصائص و امتیازاتی بوده، معرفتی اجمالی پیدا کنیم. برای حضرت جواد علیه السلام پنج فرزند نقل شده: حضرت امام علی نقی علیه السلام، و موسی، و فاطمه، و امامه، و حکیمه. (۱) در نقل مرحوم محدث قمی نام مادر این مخدیره نیز معلوم می شود. وی از قول صاحب تحفه الازهار چنین نقل می کند: حضرت جواد علیه السلام را چهار پسر بود: ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام و ابواحمد موسی مبرقع، و ابواحمد حسین، و ابوموسی عمران، و دختران آن حضرت فاطمه و خدیجه و ام کلثوم و حکیمه بود و

ص: ۱۷

مادر ایشان ام ولدی - کنیزی - بود که سمانه مغریه می گفتند و از ام الفضل، دختر مامون حضرت جواد علیه السلام فرزندی نداشت. (۱) هر چند تاریخ ولادت آن بانوی مجلله در دست نیست، ولی با توجه به آنچه در کتب حدیثی و متون تاریخی نسبت به وفات آن مخدره نقل شده، می توان به مطالبی آگاه شد و مجهولاتی را معلوم نمود. وفات آن محترمه را در سال ۲۷۴ هجری قمری نوشته اند. (۲) با توجه به این که شهادت پدر بزرگوارش در سال ۲۲۰ هجری بوده، این بانو ۵۴ سال بعد از باب گرامی اش در قید حیات بوده است. از طرف دیگر، با عنایت به حدیثی که مرحوم سید بن طاووس راجع به حرز حضرت جواد علیه السلام از حکیمه خاتون آورده است، می توان به حقیقتی پی برد. حکیمه گوید: پس از رحلت پدرم حضرت جواد علیه السلام برای تعزیت و تسلیت نزد ام الفضل - همسر حضرتش - رفتم، او را سخت در جزع و اضطراب دیدم. او مطالبی برای من نقل نمود تا سخن را به حرزی که پدرم - جواد الائمه علیه السلام - برای پدر او - مامون عباسی - مرقوم فرموده بود، رساند. (۳) معلوم می شود در موقع شهادت حضرت جواد علیه السلام جناب حکیمه خاتون در سن رشد و کمال بوده که به عنوان تسلیت گویی نزد ام الفضل رفته است. به احتمال ولادت آن بانو حدود سال ۲۱۰

ص: ۱۸

۱-۲. منتهی الامال ۲: ۳۵۰.

۲-۳. ریاحین الشریعه ۴: ۱۵۰.

۳-۴. مهج الدعوات ۳۶، بحار الانوار ۹۴: ۳۶۱ - ۳۵۴.

هجری می باشد، و دوران زندگی و روزگار حیاتش قریب ۶۴ سال بوده است، و در موقع ولادت برادر زاده اش در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، بانویی چهل و پنج ساله بوده، و ۱۹ سال پس از میلاد حضرتش در قید حیات و زندگی بوده است. او از همان لحظه ولادت در حال نوزادی تا دوران جوانی، مکرر به افتخار دیدار حضرتش نائل آمده است، آری، برادر زاده اش را در سن جوانی و روزگار شباب زیارت نموده، و آن قامت قیامت نمایی که قیام و قوام هستی به او بوده، دیده و دیده از جهان پوشیده.

قیامت قامت و قامت قیامت

قیامت می کند آن سر و قامت

موذن چون ببیند قامت او

به قد قامت بماند تا قیامت

سخن در شرح حال جناب حکیمه خاتون بود، ابوالحسن محدث - که نسبش با پنج واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام می رسد - آن مکرمه را تزویج نمود و از او صاحب سه فرزند پسر گردید. (۱) مرقد این بانوی مجلله در سامرا در حرم مطهر عسکرین پایین پا چسبیده به ضریح مقدس می باشد. (۲) مرحوم مجلسی - اعلی الله مقامه - در این زمینه سخنی دارد. گوید: بدان که در قبه شریفه عسکرین علیهما السلام قبری است منسوب به نجیبه کریمه، عالمه فاضله، تقیه رضیه، حکیمه دختر حضرت

ص: ۱۹

۱- ۵. ریاحین الشریعه ۴: ۱۵۷.

۲- ۶. مفاتیح الجنان ۵۱۹.

ابوجعفر جواد علیهما السلام، و نمی دانم چرا کسی متعرض زیارتی برای آن بانو نشده با آن فضیلت و جلالتی که داشته، و با آن اختصاصی که به حضرات معصومین علیهم السلام دارا بوده است، تا آن جا که اسرارشان را نزد او به ودیعه می نهادند، و والده ماجده حضرت - قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف - در نزد او بوده و در موقع ولادت حضرتش توفیق حضور داشته است، و پیوسته آن حضرت را در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام دیدار می نموده، و پس از وفات حضرتش از سفرا و نواب بوده - مقام سفارت و وساطت میان مردم و امام عصر علیه السلام را داشته - لذا سزاوار است آن بانو را به آنچه بر زبان جاری می شود که مناسبتی با فضیلت و جلالت او دارد، زیارت نمود. (۱) آری، جناب حکیمه خاتون صاحب کمالات و دارنده خصائص و امتیازاتی است: دختر امام است، خواهر امام است، عمه امام است، از جهات مختلف و جوانب متعدد با مقام حجیت و امامت پیوند دارد، و همان تعبیری که در زیارت عمه کریمه اش حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می خوانیم در حق او هم شایستگی دارد: السلام علیک یا بنت ولی الله، السلام علیک یا اخت ولی الله، السلام علیک یا عمه ولی الله. بانویی است که عصر و دوره چهار معصوم را درک نموده است، و به افتخار حضور در محضر چهار امام نائل آمده، و به امر برادر

ص: ۲۰

بزرگوارش حضرت هادی علیه السلام عهده دار تعلیم و تربیت و پرورش و آموزش جناب نرجس خاتون بوده است. آقا امام دهم علیه السلام به او فرمود: ای دختر رسول خدا، نرجس را به منزل بپر و فرائض و سنن و احکام شریعت را به او بیاموز که او همسر فرزندان ابومحمد خواهد بود. (۱) در کنار همه این فضائل، و در جنب همه این کمالات، حکیمه خاتون فضیلت و کمالی دارد که همه آن امتیازاتش را تحت الشعاع قرار داده است، و نام نامی اش با آن کمال عجیب شده، و اسم سامی اش با آن فضیلت پیوندی ناگسستنی پیدا نموده است. دختر و خواهر و عمه صاحبان مقام ولایت بودن در محترقات بیت رسالت سابقه دارد، ولی جناب حکیمه فضیلتی دارد که از آغاز عالم هیچ کدام از بانوان با شخصیت عالم خلقت آن فضیلت را نداشته اند. کمالی به او ارزانی شده که هیچ یک از خواتین بیوت نبوت و ولایت آن کمال را واجد نبوده اند، حکیمه خاتون از آغاز فراهم آمدن مقدمات همسری پدر و مادر امام عصر علیه السلام و روزگار حمل و مقدمات ولادت حضرتش کاملاً در جریان بوده و عهده دار آن مراسم نمونه بوده است. تا آن جا که سرانجام به مقام پر افتخار قابله ای برای مولود نیمه شعبان، نور آل محمد حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - نائل آمده است. حکیمه خاتون کیست؟ تا قبل از نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری صاحب آن عناوین بود که آوردیم، ولی از آن تاریخ، همه جناب

ص: ۲۱

حکیمه را به عنوان قابله مهدی آل محمد علیهم السلام می شناسند، و این افتخار نصیب او شده که نامش در صحیفه تاریخ ولادت موعود امم رقم بخورد و جاوید بماند. گویا وقت آن رسیده که با تفصیل جریان میلاد حضرتش آشنا شویم. خوب است در این جهت ابتدا از متون معتبر و کتب کهن بهره برداریم. شاید نخستین کسی که تفصیل واقعه ولادت حضرت را نقل نموده مورخ معروف و مورد اعتماد، مرحوم علی بن الحسین مسعودی هذلی باشد، که در کتاب پر ارزش و گران قدر اثبات الوصیه آورده است. کتابی که در سال ۳۳۲ هجری از تالیفش فارغ شده و آن را با این جمله به پایان رسانده است: عمر حضرت صاحب علیه السلام از وقتی که به دنیا آمده تا این زمان که سال ۳۳۲ هجری است ۷۶ سال و ۱۱ ماه و نیم است که چهار سال و هشت ماه آن را با پدر بزرگوارش زندگی نموده و ۷۲ سال و چند ماه است که در امامت منفرد است. (۱) و اینک جریان را مسعودی در این کتاب از جناب حکیمه خاتون برای ما نقل می کند. گوید: من فراوان به محضر برادر زاده ام حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب می شدم و پیوسته در حق او دعا می کردم که خدا فرزندی به او عنایت فرماید. (۲).

ص: ۲۲

۱- ۹. اثبات الوصیه ۲۶۳.

۲- ۱۰. همان، ۲۴۹.

آخر عمه به برادر زاده علاقمند است و می خواهد هر چه زودتر دیده اش به دیدار فرزند برادر زاده اش روشن گردد، آن هم چنین عمه ای و چنان برادر زاده ای و آن چنان فرزند برادر زاده ای!

-: عمه جان خدا هر چه زودتر به تو فرزندی عنایت فرماید تا چشم عمه باز است او را ببیند. خدا می داند جناب حکیمه خاتون چه شور و شوقی برای ولادت فرزند برادر زاده اش داشته است، و برای تحقق آن امر در رسیدن آن وعد، که هر چه امر است و وعد در آن جا جمع شده و جلوه می کند، دقیقه شماری می نموده، و پس از میلاد آن وجود مقدس دل پاکش مالا مال از چه سرور و نشاطی شده است که با توجه به آنچه حمزه بن نصر، غلام حضرت هادی علیه السلام نقل کرده است، می توان تا حدودی به این حقیقت پی برد. گوید: لما ولد السيد تباشر اهل الدار بمولده. (۱) آن گاه که آقا متولد شد همه اهل خانه به ولادت او شاد و مسرور گردیدند. چه زیباست این تعبیر: لما ولد السيد، هستی به فدای این نوزاد که از لحظه ولادتش سید است و آقا،

ای سید انس و جان داد از غم تنهایی

مردیم ز هجرانت ای کاش که باز آیی

آیا شود ای مولا کز راه وفا این دم

شمس رخ نیکویت بر خلق تو بنمایی

ص: ۲۳

ای پرده نشین دل، وی صفوه آب و گل

ای زینت هر محفل، وقت است برون آیی

دریاب که بی یاریم، بی مونس و غمخواریم

درمانده و ناچاریم، تا چند شکیبایی (۱).

از حاشیه بگذریم، ادامه متن را بیاوریم، هر چند حواشی هم متن گونه است. سرانجام انتظار جناب حکیمه خاتون به پایان رسید. گوید: در یکی از روزها که طبق معمول به منزل برادر زاده ام رفته بودم، مانند همیشه برای ولادت فرزند حضرت دعا کردم. حضرت به من فرمود: عمه جان، امشب آن مولود به دنیا می آید، آن مولودی که در انتظار بودیم، روزه ات را نزد ما افطار کن و شب را پیش ما بمان. عرض کردم: آقای من، این مولود از کدام بانو متولد می شود؟ فرمود: از نرجس خاتون. او، همان جاریه ای بود که پیش من از همه محبوب تر بود و جایگاه خاصی در قلب من داشت و من هر گاه به منزل برادر زاده ام، حضرت عسکری علیه السلام می رفتم نرجس خاتون - آن محور ادب - به استقبال من می شتافت و بوسه بر دستان من می نواخت، و با دست خود پاپوش از پایم می گرفت. آن روز هم وقتی بر او وارد شدم در مقام بر آمد که چون سایر ایام گذشته و روزهای پیشین همان احترامات را در حق من رعایت

ص: ۲۴

نماید، که من بر او پیشی گرفته، بر دستش افتادم و آن را بوسیدم و نگذاردم آنچه در گذشته نسبت به من انجام می داد، انجام دهد. او از من به عنوان سیادت و بزرگواری یاد کرد و سیدتی خطاب نمود، من هم متقابلاً با او همان گونه گفتگو کردم که برای او تازگی داشت، چون از من خطاب سیدتی نسبت به خودش نشنیده بود. گفتم: انکار نکن و از این سخن من ناراحت نشو، زیرا که شایسته چنین احترامات و خطابات هستی، خداوند به زودی همین امشب فرزندی به تو عنایت می کند که سید و آقاست در دنیا و آخرت. (۱) آری، چگونه جناب حکیمه بگذارد نرجس خاتون با دست خود کفش از پای او در آورد؟ دستی که چند ساعت بعد می خواهد آقای وجود و مولای هستی، حضرت ابا صالح المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را در آغوش بگیرد!

-: نرجس، عزیز من، عروس با کمال و ادب من، دیگر گذشت آن زمانی که تو گلبوسه بر دست من می نواختی، و مرا شرمنده احترام و لطف می نمودی، حالا من باید دست تو را ببوسم، من باید به تو احترام خاص بگذارم، آخر تو مادر مهدی آل محمدی، تو آن بانویی که خدا در میان همه زنان عالم هستی صدف رحم تو را جایگاه پرورش آخرین در در دانه خزانه ربوبی اش قرار داده، و این تاج افتخار را بر تارک تو نهاده که حامل نسخه غیب و سر کتاب لاریب باشی و به زودی آن لولو شاهوار را در کنار خود خواهی دید.

ص: ۲۵

عنوان نسخه غیب، سر کتاب لاریب

عکس مقدس از عیب، محبوب دلربا را

ناموس اعظم حق، غیب مصون مطلق

کاندر شهود اویند، روحانیان حیاری

آینه تجلی، معشوق عقل کلی

سرمایه تسلی، عشاق بینوا را

اصل اصیل عالم، فرع نبیل خاتم

فیض نخست اقدام، سر عیان خدا را (۱).

آری، من باید دست تو را ببوسم که مادر آن پسری هستی که آبای علوی و امهات سفلی آرزوی بوسیدن غبار قدم او را دارند. بگذریم. دومین شخصیت از بزرگان اصحاب ما که جریان ولادت حضرت را با تفصیل آورده، مهین محدث شیعه، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مرحوم صدوق - اعلی الله مقامه - است. همان بزرگ مردی که به دعای حضرت صاحب الزمان علیه السلام ولادت یافته، و در توقیع شریف و مکتوب میمونی که به عنوان بشارت ولادتش از آن ناحیه مقدس شرف صدور یافته، به عنوان انه فقیه خیر مبارک ستوده شده است. (۲) وی در کهن کتاب و ارزنده نوشتاری که به امر جهان مطاع آن وجود مقدس سمت تحریر یافته - یعنی کتاب شریف کمال الدین - (۳) چنین آورده است. گوید:

ص: ۲۶

۱- ۱۴. دیوان کمپانی ۲۰۲.

۲- ۱۵. تنقیح المقال ۳: ۱۵۴.

۳- ۱۶. کمال الدین و تمام النعمه ۳.

حدیث کرد برای من استادم، محمد بن الحسن بن الولید از محمد بن یحیی العطار - که هر دو از رجال بزرگ حدیث و مورد اعتماد هستند - از ابو عبدالله الحسین بن رزق الله، از موسی بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر، از جناب حکیمه خاتون که گفت: حضرت ابومحمد حسن بن علی علیه السلام سراغ من فرستاد و فرمود: امشب افطار نزد ما بمان که شب نیمه شعبان است، و خدا امشب حجت را نمودار سازد، همان که حجت پروردگار است در زمین. به حضرت عرض کردم: مادر او کیست؟ فرمود: نرجس. گفتم: فدای شما شوم، من در او اثری از حمل نمی بینم. فرمود: مطلب همان است که برای تو گفتم. از خدمت برادر زاده ام حضرت عسکری علیه السلام نزد نرجس خاتون آمدم، سلام کردم و نشستم، او به عنوان احترام برای بیرون آوردن کفش از پای من به طرفم آمد و گفت: یا سیدتی، کیف امسیت؟ ای سیده و بانوی من چگونه شام کردید؟ گفتم: تو بانو و سیده من هستی. این سخن من برای او خوش آیند نبود. گفتم: این چه حرفی است که شما می گوئید؟ گفتم: دختر جانم، به زودی خدا به تو فرزندی در همین امشب خواهد داد که آقای دنیا و آخرت است. نرجس خاتون از این گفته من آزرم به خود گرفت. من نمازم را خواندم، افطار کردم و استراحت نمودم. نیمه شب که برای نماز و

تهجد برخاستم، نرجس خاتون خوابیده بود و هیچ خبری از وضع حمل نبود. پس از نماز، تعقیب خواندم و دو مرتبه استراحت کردم. دیگر بار که برخاستم، نرجس هم برخاست و نماز خواند و استراحت نمود. من از حجره بیرون آمدم که طلوع فجر را جویا شوم، دیدم فجر نخستین چون دم گرگی در آسمان پدیدار گشت، در حالی که هنوز اثری از حمل در نرجس خاتون ظاهر نشده بود. صدای حضرت عسکری علیه السلام بلند شد: عمه جان، شتاب منما که امر نزدیک شده است. من هم شروع به خواندن الم سجده و یس نمودم، که ناگاه نرجس با بیم و فزع از خواب برخاست، پیش او رفتم و نام خدا را بر او خواندم. گفتم: چیزی احساس می کنی؟ گفت: آری، عمه جان. گفتم: دل به خود دار، اضطرابی نداشته باش، همان است که گفتم. (۱).

عمه سلطان دین حکیمه با صفا

روزه گشاده است شب نزد امام هدی

خفته به آسودگی در حرم کبریا

آمده حور از جنان، فرشتگان از سما

نشسته شد منتظر ستاده گه در دعا

که بامدادان شود، ز مهد نرجس به پا

قائم امر اله، صاحب سر خدا

به دعوت احمدی به صولت حیدری (۲).

ص: ۲۸

۱- ۱۷. کمال الدین، ۴۲۵ - ۴۲۴ باب ۴۲.

۲- ۱۸. دیوان شمس اصطهباناتی - منظومه شمس - ۳۵۸.

خوب است در حاشیه آنچه آوردیم به این جهت توجه داشته باشیم که سیره سلف صالح و روش گذشتگان ما انجام مستحبات و ترک مکروهات بود، علاوه بر امتثال فرائض و واجبات و ترک محرمات. می بینیم حکیمه خاتون روز چهاردهم ماه شعبان روزه دارد، و با تهجد و شب زنده داری انس و الفت. گویا اهتمام به انجام دستورات مستحبی و پای بند بودن به ترک آنچه خوش آیند صاحب شریعت نیست - و لو در مرز مکروه و غیر حرام - جزء لا ینفک زندگی آنان بوده است، و در مقام امتثال همه اوامر و لو مستحب، و ترک همه نواحی هر چند تنزیهی و کراهتی، بوده اند. از مرحوم ملا- محمد صالح برغانی برادر مرحوم شهید ثالث چنین نقل شده که در عالم رویا شرفیاب محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و از حضرت مطالبی پرسید. از جمله این بود که عرض کرد: سبب چیست که علمای گذشته صاحب کشف و کرامت بودند، و ابواب کشف و کرامت برای علمای این عصر مسدود است؟ آن جناب فرمود: علمای زمان سابق احکام را بر دو قسم کرده بودند: واجب و حرام [یعنی در مقام عمل] آنچه مستحبات بود چون واجبات آن را به عمل می آوردند، و آنچه مکروهات و مباحات بود چون محرمات ترک می نمودند، لهذا ابواب کرامات بر روی ایشان مفتوح بود و لیکن شما احکام را بر پنج قسم نموده اید [یعنی در مقام عمل] و تارک مندوبات و مرتکب مکروه و مباح

می باشید، لهذا ابواب کرامات و مکاشفات بر روی شما مسدود است. (۱) آنان در چه حال و هوایی زندگی می کردند و ما در چه وضعی، ما که هر روز به بهانه ای واجب مسلمی را به دست نسیان می سپریم و حرامی حتمی را بدون هیچ پروایی انجام میدهیم، تا آن جا که اگر کسی بخواهد آن واجب را بیاورد یا آن حرام را ترک نماید در جامعه مسلمین با دیده ای دگر به او می نگرند) گویا منکری آورده و بدعتی گذارده. آه و افسوس آن زمان بیشتر است که از ناحیه جمعی که باید سنبیل قداست و تقوی و مرزدار و نگهبان حلال و حرام حق باشند این امور دیده و شنیده شود. یا در ایام میلاد مسعود قطب دایره امکان، امام انس و جان حضرت صاحب العصر و الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - محرمات حتمی و منکرات مسلم اجرا گردد. خدا می داند به قلب شریف آن وجود مقدس چه می گذرد. خدایا، گواهی که فعلا جز این از من و امثال من ساخته نیست که گاه و بیگاه ترشچی از نوک قلم داشته باشیم و خامه را در مسیر حراست از خانه و حفظ کیان صاحب خانه - دین و امام، شریعت و صاحب شریعت - به کار گیریم، و یا برای مرزداری و سنگربانی از حقایق مسلم مذهب و آیین لب بگشاییم و سخن آریم، همان دین و شریعتی که بازیچه دست ناهلان گشته و هر کس هر روز ضربه ای به عنوان حمایت از او به او می زند، باشد به این حدیث عامل باشیم: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم

ص: ۳۰

علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنه الله... (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بدعت ها در امت من ظاهر شود پس باید عالم علمش را نمایان سازد، که هر کس چنین نکند لعنت و نفرین خدا بر او باد. راستی شرم آور است در مملکت اسلامی، در قبه الاسلام، در برابر گنبد مطهر و قبه گردون سای حضرت ثامن الائمه علیه السلام در ایام نیمه شعبان به عنوان ولادت امام عصر علیه السلام برنامه اجرای نواهای غیر مشروع اعلام بشود، و یا در شهر مقدس دیگری پسران و دختران در معابر عام رژه بروند، و یا در مجالس جشن ولادت حضرت، دختران برای مردان و زنان سرود بخوانند. با هیچ مقیاس و میزانی نمی توانم آنچه را شاهد هستم بسنجم و محملی برای آن بیابم، عزیزان من هر چه حرام بوده حرام هست و حرام خواهد بود. چه زود برگشتیم و همه حقایق ثابت چهارده قرن گذشته و میراث سلف صالح خود را از دست دادیم. چاره ای نیست جز این که به درگاه خدا بنالیم و عرض کنیم: اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا (صلواتک علیه و آله) و غیبه امامنا (ولینا) و کثره عدونا و قله عدونا، و شده الفتن (بنا) و تظاهر الزمان علینا، فصل علی محمد و آل محمد، و اعنا علی ذلک بفتح منک تعجله و ضر تکشفه و نصر تعزه و سلطان حق تظهره و رحمه منک تجللناها و عافیه

ص: ۳۱

منک تلبسناها برحمتک یا ارحم الراحمین. (۱) بگذریم، کجا بودیم و کجا رسیدیم!

بگذشت زمانی و جهان بی سر و جان شد

معنی، همه بر چیده و الفاظ بیان شد

دوران صداقت دگر آخر به سر آمد

ایمان و حقیقت ز میان رفت و نهان شد

احکام شریعت همه در پشت سر افتاد

هو لغو و خرافات و دغل و رد زبان شد (۲).

سومین شخصیتی که باز تفصیل ماجرای ولادت حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را آورده است، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری از بزرگان علمای امامیه در سده چهارم هجری می باشد. دو کتاب ارزشمند او، دلائل الامامه و المسترشد از نفائس کتب حدیثی شیعه است. او با دو واسطه از جناب حکیمه خاتون چنین نقل نموده: وقتی امام یازدهم علیه السلام به من خبر داد امشب چه واقع می شود، نرجس خاتون به استقبال من آمد و گفت: عمه جان، من فدای شما شوم. گفتم: بلکه من قربان تو گردم ای سیده زنان این عالم. او خواست آب بر پایم بریزد و آرا شستشو دهد، قسمش دادم که چنین نکند و به او گفتم که امشب صاحب چه فرزندی خواهد شد. تا این

ص: ۳۲

۱- ۲۱. مصباح المتهجد ۵۲۴.

۲- ۲۲. گفتار شیعه در اصول و فروع ۱۳.

خبر را به او دادم، دیدم پوششی از وقار و پرده ای از هیبت او را فرا گرفت... پس از نوافله شب که برای جستجوی طلوع فجر به ستارگان نگاه می کردم شاهد سقوط بعض آنها بوم و نزدیک شدن صبح را دریافتم. در دلم چیزی گذشت. برادر زاده م فرمود: عجله مکن که خواهد شد، دعایی می خواند که نفهمیدم چه بود... (۱) چهارمین کس از قدمای اصحاب که جریان ولادت حضرت را بازگو نموده است حسین بن حمدان حضمی است که متوفی به سال ۳۵۸ هجری می باشد. (۲) او از مشایخ و اساتید مورد اعتمادش نقل نموده که حضرت عسکری علیه السلام فرمود: من نزد عمه هایم رفته بودم، در جمع آنها جاریه ای دیدم نرجس نام. نگاه من به او طول کشید، عمه ام حکیمه سب پرسید. گفتم: عمه جان، نظر من به او از روی تعجب است که خدای نسبت به او چه اراده و اختیاری دارد، عمه ام برای کسب اجازه به محضر پدر بزرگوارم شرفیاب شد و آن جاریه را تسلیم من نمود. آن گاه گوید: یکی از اساتید مورد اعتمادم از حکیمه، دختر حضرت جواد علیه السلام برای من چنین نقل کرد که پس از آن [رفتن نرجس خاتون به منزل حضرت عسکری علیه السلام] من پیوسته نزد برادر زاده ام می رفتم

ص: ۳۳

۱- ۲۳. دلائل الامامه ۲۶۹ - ۲۶۸.

۲- ۲۴. طبقات اعلام الشیعه، نوابغ الروات فی رابع المات ۱۱۲.

و در حقش دعا می کردم که خداوند فرزندی به او عنایت فرماید، تا یکی از روزها که شرفیاب شده، دعا کردم، فرمود: افطار نزد ما باش که آنچه دعا می کردی محقق خواهد شد. و خداوند فرزندی بزرگ به ما ارزانی خواهد داشت. گفتم: آقای من، این مولود عظیم از چه کسی متولد می شود؟ فرمود: از نرجس. همان جاریه ای که بسیار مورد علاقه من بود. برخاستم نزد او رفتم. او خواست همان احتراماتی که همیشه نسبت به من عهده دار بود، انجام دهد، مانع شدم و بر پای او افتاده، بوسیدم. و یک دیگر را به سیادت و بزرگواری یاد کردیم، و چون به من گفت: فدای شما کردم، من در پاسخ گفتم: من و تمام عالمیان فدای تو گردیم. این سخن من برایش خوش آیند نبود. گفتم: چرا خوش نداری و حال آن که خدا به زودی همین امشب فرزندی به تو ارزانی دارد که آقای دنیا و آخرت است، و هو فرج المومنین، فرزندی که فرج اهل ایمان است. از این کلام آزرمی به خود گرفت. هر چه در او دقت و تأمل نمودم اثری از حمل مشاهده نکردم، به برادر زاده ام عرض کردم: من نشانی از حمل در نرجس نمی بینم؟ تبسمی نمود و فرمود: ما گروه اوصیا - خاندان رسالت - کیفیت حمل و نحوه ولادتمان با سایر خلق فرق دارد زیرا که نور اللهیم، و آنچه از عوارض همراه با قدارت و پستی است با ما ارتباطی ندارد.

گفتم: آنچه فرمودید کی محقق خواهد شد؟ فرمود: موقع طلوع فجر. شب را نزدیک نرجس خوانیدم، حضرت عسکری علیه السلام هم در صدفه و ایوان منزل استراحت فرمود. من بیدار شدم نافله شبم را خواندم و نماز وترم را به جای آوردم. با خود اندیشیدم: فجر طالع شد [هنوز خبری نشده است] که صدای حضرت عسکری علیه السلام از میان ایوان بلند شد: عمه جان هنوز فجر طالع نشده. دیدم نرجس به جنبش آمد. نزدیکش رفتم و او را در بر گرفتم و نام خدا را بر او بردم، گفتم: چیزی احساس می کنی؟ گفت: آری... (۱) آنچه در این نقل بیشتر حائز اهمیت است، و مناسب است در آن دقتی داشته باشیم، روح ادب و احترامات متقابلی است که در آن دیده می شود. نرجس خاتون چگونه احترام حکیمه را دارد و چه فروتنی و تواضعی نسبت به او ابراز می نماید: من دختر قیصر روم بوده ام و صاحب چنین و چنان عناوینی و فعلا هم همسر حجت خدا، ولی حکیمه خاتون دختر امام علیه السلام است، فرزند زاده پیغمبر آخر الزمان است، عمه همسر من است، احترامش بر من فرض و لازم. و متقابلاً آن گاه که جناب حکیمه با خبر می شود که نرجس خاتون به زودی صاحب فرزندی بس بزرگ می گردد و لقب پر افتخار ام القائم به او اختصاص پیدا می کند خود را بر قدم های او

ص: ۳۵

می افکند و پوششی از گلبوسه های مهر و ادب بر آنها می نهد. چه خوب است همه ما در هر موقعیت و شرایطی که هستیم، به خصوص محترمانه، ادب و احترامات متقابل را رعایت نماییم، که هیچ کس از رعایت ادب و ادای احترام کوچک نمی شود. نکته دومی که در این نقل حائز اهمیت و نویدبخش و سرور آفرین است جمله ای است که جناب حکیمه، نرجس خاتون را به آن بشارت می دهد: فان الله سیهب لك فی هذه اللیله غلاما سیدا فی الدنیا و الاخره و هو فرج المومنین. قبل از ولادت مولود نیمه شعبان دو عنوان به او داده شده که هر کدامش بیانگر عظمت و عزت اوست، یکی سید و آقا بودن در دو سرا، هم آقای این جاست هم سید آن جا، که فعلا در این عنوان سخن نمی آوریم، همین قدر بدانیم که آقای ما آقای دنیا و آخرت است. دیگری عنوان فرج المومنین است، مادر را قبل از ولادت فرزند نوید می دهند که فرزند تو فرج المومنین است، چه خوب نویدی و چه زیبا بشارتی! آری، فرج اهل ایمان فقط به کف با کفایت اوست، که از خود این تعبیر استفاده می شود اهل ایمان قبل از ظهور سراسر نور آن مظهر یهدی الله لنوره من یشاء پیوسته دچار غم و گرفتار رنج و اندوه هستند و گشایش و فرج آنها از همه سختی ها به ظهور آن وجود مقدس محقق خواهد شد.

نرجس خاتون خوشدل باش و شادی زی که خدا به تو فرزندى عنایت می کند که هو فرج المومنین. خدایا! در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ حکیمه خاتون عمه محترمه آن آقای دنیا و آخرت در حالی که هنوز حضرتش در رحم مادر بود، مادر گرامی اش نرجس خاتون را نوید داد که امشب خدا به تو فرج المومنین عنایت می کند. هزار و صد و شصت و پنج سال گذشت و این نوید و بشارت به فعلیت نرسید و آن فرج المومنین ظهور نفرمود و فرج برای اهل ایمان پدید نیامد. چه می شود بر هستی منت گذاری و به یمن میلادش امر فرجش را اصلاح فرمایی؟ از القاب شریفه آن وجود مقدس فرج المومنین و الفرّج الاعظم است. (۱).

غوٲ و غیب قابض منصور

و الفرّج الاعظم و الموتور (۲).

و الفرّج الاعظم و الیمین

من یستعن به له المعین (۳).

بیاییم چون جد امجدش صادق آل محمد علیه السلام که در صبحدم بیست و یکم ماه مبارک رمضان سر به سجده گذاشت و برای فرج حضرتش دعا کرد، ما هم سر به سجده بگذاریم و با سوز دل و آه سینه و اشک دیده آنچه او مسالت می فرمود درخواست کنیم و همانند آن وجود مقدس عرض کنیم: اسالک یا الله یا الله یا الله، یا رباه یا رباه یا رباه... اسالک

ص: ۳۷

۱- ۲۶. نجم ثاقب ۳۱.

۲- ۲۷. مطلع الانوار ۲۹۳.

۳- ۲۸. همان ۱۷۰.

بجميع ما سالتك و ما لم اسالك من عظيم جلالك ما لو علمته لسالتك به ان تصلى على محمد و اهل بيته، و ان تاذن لفرج من بفرجه فرج اوليائك و اصفياك من خلقك، و به تبسد الظالمين و تهلكهم، عجل ذلك يا رب العالمين. بارالها از تو مسالت دارم به همه آنچه عرض کردم و آنچه عرض نمودم از عظمت جلال تو، که اگر می دانستم تو را به آن می خواندم، که بر محمد و اهل بیت طاهرینش درود فرست، و به کسی که فرج اولیا و اوصیا به فرج اوست اذن فرج ارزانی فرما، همان که به وسیله او ستم آوران را نابود و هلاک می سازی. بارالها در این امر تعجیل بنما. حماد بن عثمان راوی حدیث گوید: وقتی حضرت سر از سجده برداشت عرض کردم: آقا، شنیدم شما در سجده چنین دعا می کردید که خدا فرج کسی که فرج اصفیا و اولیاش به وسیله او فراهم می آید، برساند، مگر شما آن شخص نیستید؟ فرمود: ذاک قائم آل محمد، او قائم خاندان رسالت علیهم السلام است. (۱) و یا چونان امام هفتم، حضرت کاظم علیه السلام که بعد از نماز عصر در بغداد دست به دعا بر می داشت و برای فرج حضرتش دعا می کرد دعا کنیم و عرض کنیم: اسالك باسمك المكنون المخزون الحي القيوم الذي

ص: ۳۸

لا یخیب من سالک به ان تصلی علی محمد و آله، و ان تعجل فرج المنتقم لک من اعدائک و انجز له ما وعدته یا ذا الجلال و الاکرام. تو را به آن اسم پنهان در خزانه ات که حی قیوم است و هر کس تو را به آن نام بخواند ناامید نگردد، می خوانم که بر محمد و آل محمد درود فرستاده، در فرج آن کس که انتقام تو را از دشمنانت می گیرد شتاب گیری، و وعده ای که به او داده ای منجز و پا بر جا سازی. نوفلی راوی این دعا گوید: به حضرتش عرض کردم: کسی که برای فرجش دعا کردید کیست؟ فرمود: ذلک المهدی من آل محمد علیهم السلام او مهدی خاندان رسالت است - سپس فرمود - پدرم فدای آن دل گشاده پیوسته ابرو، باریک ساق، پهن دوش، گندم گون که زردی شب زنده داری بر رنگ چهره گندم گونش غلبه نموده، پدرم فدای آن آقا که پیوسته با ستاره ها سر و سر دارد و رکوع و سجود می آورد، پدرم به فدای آن کس که سرزنش سرزنش کنندگان او را نگیرد همان که مصباح الدجی و چراغ شب های تار است، بابی القائم بامر الله، پدرم به فدای کسی که به امر خدا قیام نماید. (۱) پیوسته دعای فرج بخوانیم و از خدا بخواهیم امر ظهور آن آقا را که قبل از ولادتش فرج المومنین خوانده شده اصلاح و امضا فرماید.

ص: ۳۹

خوب است این بخش را با این اشعار خاتمه بخشیم:

هر چه آید به سر ما همه از دوری توست

بانگ رسوایی من نیز ز مستوری توست

این خماری که مرا بر سر سودا زده است

نشئه غمزه آن نرگس مخموری توست

بلبل نطق مرا تا به دم نفخه صور

هوس زمزمه بر شاخ گل سوری توست

رو مگردان ز من تیره دل ای چشمه نور

که مرا روشنی دل ز رخ نوری توست

(مفتقر) با همه آرایش پیدا و نهان

طالب مرحمت معنوی و صوری توست (۱).

ص: ۴۰

۱- ۳۱. دیوان کمپانی ۲۳۷.

میلاد مولود

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۴۲

در نخستین بخش این نوشتار آنچه روز چهاردهم ماه شعبان و شب نیمه آن تا نزدیک طلوع فجر در بیت الشرف امام یازدهم علیه السلام واقع شده بود، آوردیم. در این بخش بر آنیم تا آنچه در آن ساعت فرخنده و طالع میمون، یعنی در طلوع فجر نیمه ماه شعبان اتفاق افتاده بیاوریم و به حقیقت مطلع الفجر که در آن طلوع فجر طالع گردیده و باطن و الفجر که در آن فجر صادق ظاهر شده، چشم دل بسپاریم، یعنی ولادت با سعادت و رفعت و میلاد با عظمت و جلالت ولی امر، ناموس دهر، امام عصر، حضرت حجه بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف. طلوع فجر نزدیک شد، و گویا هستی در انتظار بود و اضطراب. ولی بیش از همه، عمه محترمه اش حکیمه خاتون در اضطراب بود و انتظار، گاهی دیده اش پاسداری از ستارگان می کرد که نزدیکی طلوع فجر را بدانند، لحظاتی چشمانش افق را زیر پر می گرفت تا شاهد طلوع فجر صادق باشد، زمانی به حجره می آمد و نرجس خاتون را دیدار می نمود و در اندیشه بود و خیال.

-: برادر زاده ام حضرت ابومحمد علیه السلام حجت خداست و امام معصوم، آنچه بگوید بدون هیچ تردیدی واقع خواهد شد، فرمود: امشب، همین امشب! شب صبح شد ولی خیری نشد! که ناگهان گلبانگ امام یازدهم علیه السلام رشته افکارش را گسیخت و او را متوجه ساخت: لم یطلع الفجر یا عمه بعد! عمه جان هنوز فجر طالع نشده. (۱) در این میان نرجس خاتون با اضطراب از خواب پرید و جناب حکیمه او را در آغوش گرفت و نام خدا را برای او به زبان آورد. دیگر بار صدار دلربای حضرت عسکری علیه السلام بلند شد: اقرئی علیها: انا انزلناه فی لیله القدر، عمه جان بر و سوره مبارکه قدر را بخوان. حکیمه خاتون گوید: من شروع به خواندن سوره قدر نمودم و به نرگس بانو گفتم: حالت چگونه است؟ گفت: آنچه مولای من خبر داده بود ظاهر شد. من به امر حضرت پیوسته سوره مبارکه قدر را می خواندم و جنین میان رحم با من می خواند و بر من سلام می کرد، فاجابنی الجنین من بطنها یقرء مثل ما اقرء و سلم علی. از آنچه شنیدم - صدای قرآن خواندن و سلام کردن کودک میان رحم - به فزع افتادم و اضطراب و ترس مرا فرا گرفت که برای سومین بار صدای برادر زاده ام امام یازدهم علیه السلام بلند شد. لا تعجبی من امر الله عز و جل، ان الله تبارک و تعالی ینطقنا

ص: ۴۴

بالحکمه صغعارا و يجعلنا حجه فی ارضه کبارا. عمه جان، از امر خدای عز و جل تعجب منما، زیرا پروردگار تبارک و تعالی زبان ما دودمان را در کودکی به حکمت گویا می سازد و سپس در بزرگی ما را حجت خودش در زمین قرار می دهد. (۱)

خوب است قبل از ادامه جریان در این جا از دو جهت دقت و تاملی بنماییم، یکی این که حضرت عسکری علیه السلام در لحظات ولادت فرزندش، از میان همه سوره ها، دستور خواندن سوره مبارکه قدر را به عمه اش جناب حکیمه خاتون می دهد. هر چند قبلا حدیثی که بیانگر قرائت سوره الم سجده و سوره یس بود آوردیم، ولی خواندن سوره قدر آن هم مکرر در هنگام طلوع فجر نیمه ماه شعبان می تواند بیانگر حقایقی باشد،

-: عمه جان، سوره قدر بخوان که ولادت مولودی پر قدر و منزلت نزدیک است.

-: سوره قدر بخوان که میلاد صاحب لوح قدر به مشیت قاهره حق متعال فرا می رسد،

در دست قدرت او لوح قدر زبون است

با کلک همت او وقتی مده قضا را (۲).

-: سوره قدر بخوان که حقیقت مطلع الفجر در این طلوع فجر جلوه می کند.

-: سوره قدر بخوان که فجر ليله ای ست که تالی ليله القدر است.

ص: ۴۵

۱-۲. کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

۲-۳. دیوان کمپانی ۲۰۲.

جهت دیگر این که جنین میان رحم که هنوز به دنیا نیامده با عمه در خواندن سوره قدر همراهی می کند. این تلاوت می تواند حاوی نکاتی باشد، اولاً این امر در این خاندان سابقه داشته، هیچ استبعادی هم ندارد همان قدرتی که به زبان آدمی تعلق می گیرد که دو سال بعد از ولادت سخن بگوید، همان قدرت به خاطر حکمت و مصلحتی تعلق بگیرد که حجت حق قبل از ولادت در عالم رحم حرف بزند و یا قرآن بخواند. تحقق این موضوع نه تنها محال نیست که امکان عقلی هم دارد و دلیل تحقق این امر ممکن، احادیث متعددی است که از معصومین علیهم السلام نقل شده است، آن گونه که صدیقه کبری، حضرت زهرا علیها السلام در عالم رحم با مادرش خدیجه علیها السلام سخن می گفت و مونس او بود، (۱) و همان سان که سیدالشهدا علیه السلام هم در دوران حمل از شهادت و مظلومیتش برای مادر یاد می نمود. (۲) اگر مهدی آل محمد علیهم السلام هم نزدیک ولادتش با عمه اش حکیمه خاتون سوره مبارکه قدر بخواند هیچ استبعادی ندارد. در واقع این خداست که زبان و لیش را به خواندن قرآن یا آوردن گفتار و دادن اخبار گویا می سازد که در خود حدیث به این حقیقت اشاره شده بود.

-: آری، مهدی ما، تو از همین حال که هنوز به دنیا نیامده ای در خواندن سوره قدر با عمه ات همراهی کن که همه بدانند تو با همه فرق داری.

ص: ۴۶

۱- ۴. امالی صدوق ۴۷۵ مجلس ۸۷ ح ۱، بحار الانوار ۲۵:۴۳.

۲- ۵. مرقات الایقان ۲:۱۰۵.

-: عزیز ما بخوان، سوره قدر بخوان. آخر مادر مکرمه ات فاطمه علیها السلام ليله بود آن هم ليله القدر. تو هم مطلع الفجر سوره قدری، تو باید طالع شوی تا ليله القدر شناخته گردد. سوره قدر بخوان تا فجر هم بشنود و از خجلت در حجاب نشیند و پرده شرم و ستر آزره به خود گیرد، و دیگر به خود اجازه جلوه گری ندهد، که حقیقت مطلع الفجر و فجر حقیقت می آید. حکیمه سوره قدر می خواند نوای موزون و نغمه دلربای حجت خدا و شباهنگ مجذوب حق از میان رحم مادر او را همراهی می کند که ناگهان فاصله ای میان نرجس خاتون و جناب حکیمه پدید می آید و عمه محترمه، عروس برادر عزیزش را نمی بیند. سراسیمه فریاد کنان به محضر برادر زاده آمد.

-: یادگار برادر، نرجس را نمی بینم! حضرت فرمود: عمه جان، برگرد که او را در جایگاه خودش خواهی دید. حکیمه گوید: برگشتم و فاصله ای نشد که ناگهان پرده ای که میان من و نرجس خاتون حجاب شده بود برطرف گردید و آن چنان نور و روشنی جناب نرجس را احاطه کرده بود که چشم توان دید او را نداشت - چرا چنین نباشد؟ آخر مگر نه او مادر نور است و هم اکنون نور زاییده است - در این میان کودکی دیدم که پس از چهره سودن بر زمین، بر زانوان نشست و دو انگشت سبابه به آسمان برداشت و می گفت:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان جدی محمدا رسول الله و ان ابی امیر المومنین، گواهی به وحدانیت پروردگار و رسالت جدش حضرت خاتم الانبیا و مقام امیرالمومنینی پدر بزرگوارش علی مرتضی داد و سپس یکایک از ائمه علیهم السلام را نام برد تا به نام خودش رسید و این چنین دعا کرد: اللهم انجز لی ما وعدتني، و اتمم لی امری، و ثبت و طاتی، و املا الارض بی عدلا و قسطا. بارالها، وعده ای که به من دادی منجز و محقق بدار، امر مرا به پایان برسان، گامم را استوار دار و زمین را به وسیله من از عدل و داد پر ساز. (۱) خوب است در این قسمت هم توقفی کنیم و نگرشی عمیق تر بر آن بنماییم، باشد که به حقایقی ژرف و رموزی مرموز و اسراری مکتوم واقف شویم. اولاً- پرده و پوششی، ستر و غطایی میان دو خاتون، نرجس و حکیمه، عمه و عروس برادر فاصله می شود که چنین امری در موالید نوع حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده است. آری، اینان در همه شوون با همگان فرق دارند و لحظه ولادتشان از همه خلق مستور است که امیرالمومنین علیه السلام به طارق بن شهاب فرمود: جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین، و نعت الناعتین، و ان یقاس بهم احد من العالمین... سر الواحد و الاحد، فلا یقاس بهم من الخلق احد. (۲).

ص: ۴۸

۱-۶. کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

۲-۷. مشارق انوار الیقین ۱۱۷ - ۱۱۶، بحار الانوار ۲۵: ۱۷۴ - ۱۷۲.

مقام خاندان رسالت علیهم السلام بالاتر از توصیف وصف آوران و تعریف تعریف کنندگان است و برتر از آنند که احدی از عالمیان و کسی از جهانیان به آنان قیاس گردد، سر واحد احدند و احدی از خلق با آنان مقایسه نگردد، و کسی همانندشان نباشد. مطلب دوم این که حکیمه خاتون پس از برطرف شدن پرده و حجاب چشمش به آن وجود مقدس در حالی که به سجده افتاده و صورت به رسم کرنش و خضوع در برابر حق متعال به خاک ساییده، می افتد، مولودی است که ولادتش با سجده همراه است که و اسجد و اقترب، (۱) سجده ای که ملاک قرب است و محور تقرب. مولود نیمه شعبان از لحظه ولادت با این محور و ملاک همراه بوده و پیوسته این محور، محور زندگی او و این ملاک، مدال افتخار او بوده و هست و خواهد بود، تا آن سجده خاص و سجود مخصوص که در آن، فرمان فرج و حکم ظهورش از مصدر جلال صادر می شود تحقق یابد. (۲) آری، حکیمه خاتون با مولودی ساجد روبرو می شود و نوزادی شاهد و داعی، شاهد و گواه بر همه حقایق، و داعی برای ظهور و خواستار تحقق وعده ای که خدا به او داده است. عجب مولودی است این مولود، و غریب نوزادی است این نوزاد، آری، غریب به کلام معنی، غریب به هر دو معنا،

ص: ۴۹

۱-۸. سوره علق: ۱۹.

۲-۹. خوب است به آنچه در کتاب سلام بر پرچم برافراشته ۱۹۴ - ۱۹۱ در شرح این فقره از زیارت آل یس - السلام علیک حین ترکع و تسجد - آورده ایم مراجعه شود.

نوزادی است که ولادتش همراه دعا برای فرج و مسالت ظهورش بوده است. گویا آنی نباید بر هستی بگذرد در حالی که فارغ از دعا برای فرج آن وجود مقدس باشد، زیرا محور هستی، خود از لحظه ولادتش گویای این حقیقت است و برای ظهورش مسالت دارد،

-: خدایا، ظهور من، پروردگارا، فرج من، بارالها، قیام و انتقام من، کردگرا، پر بر جایی و استقرار حکومت من، که همه این من ها از آن توست.

-: عزیز من آرام باش، صبر کن، هنوز تو را در قماط نیچیده اند که گلبانگ دعای فرجت بر گوش دل صدر نشینان اریکه قرب و تکیه گزینان چار بالش قدس طنین انداز شود و ملکوت عالم را به خود متوجه سازد و از همان لحظه ولادت ملکوت و جبروت، ناسوت و لاهوت با تو هم نوا گردند و برای فرجت دعا کنند. راستی که بعضی سعادت ها نصیب بعضی می شود و خصیصه ای برای آنان فراهم می آورد تا در هستی نمونه و ممتاز و بی مثل و مانند گردند: ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم. (۲) یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم. (۳).

ص: ۵۰

۱- ۱۰. مطلع الانوار ۱۷۳.

۲- ۱۱. سوره مائده: ۵۴.

۳- ۱۲. سوره آل عمران: ۷۴.

خدا چقدر به حکیمه خاتون لطف و عنایت نموده، و چقدر فضل و رحمتش او را زیر پوشش قرار داده که علاوه بر همه آنچه در قسمت نخست کتاب آوردیم، نخستین کسی است که در این عالم چشمش به جمال دلربا و طلعت زیبای گل نرگس، مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - روشن و منور می شود. خوشا به حالت ای حکیمه خاتون، دیدار برادر زاده گوارایت باد! آن هم چه برادر زاده ای؟! برادر زاده ای که از آغاز عالم همه در انتظار دیدار او بودند، و برای چنین لحظه ای دقیقه شماری می کردند، سرانجام قرعه این فال به نام تو افتاد، و این همای سعادت بر دوش تو نشیمن گرفت. از آغاز عالم - به شرحی که در حدیث قبل از میلاد آوردیم - همه فرزندگان عالم هستی در انتظار مقدم این مولود بودند. یکی پس از دیگری آمدند و رفتند و دیدار این آخرین در در دانه خزانه ربوبی نصیب آنها نگردید، حتی جد والا مقامش حضرت هادی علیه السلام یک سال قبل از میلاد نواده عظیم الشانش از دنیا رحلت کرد و شاهد میلاد نور دیده اش نبود. این سعادت از دو جهت نصیب حکیمه خاتون گردید یکی اشتراکی - یعنی اصل دیدار - و دیگری اختصاصی یعنی اولین دیدار، و جا دارد که بگوییم در صبحدم نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری حکیمه خاتون مغبوط همه هستی گردید، و کل وجود غبطه او را می خورد، آخر او نخستین کسی است که به زیارت جمال مظهر جمال کل و کل جمال نائل آمد، و اولین کسی است که چون

حجاب زائل شد حجاب الله الاعظم الاعلی (۱) را دید و به لقاء میمون حجاب الله الازلی القدیم (۲) مفتخر گردید، و آن زیبایی بخش زیبایی و جمال آفرین جمال را دیدار نمود.

ای روی تو زیبایی بخشیده به زیبایی

سرو از قدر عنایت آموخته رعنائی

جز فکر تو خوبان را نبود سر سودایی

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

سودای وصال تو رسوای جهانم کرد

مهجور ز دین و دل بیگانه ز جانم کرد

القصه که هجر تو بی تاب و توانم کرد

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی

از تابش عشقت دل گردیده چو جام جم

پیدا ز صفای دل هم کعبه و هم زمزم

با شور و نوا هر یک گویند به زیر و بم

یا رب به که بتوان گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی

هر صبح گل از رشکت از رخ عرق افشانند

همچون تو گلی جانان فردوس نرویانند

١-١٣. مشارق انوار اليقين ١١٧، بحار الانوار ١٧٢:٢٥.

٢-١٤. مصباح الزائر ٤٣٧، بحار الانوار ١٠٢:٩٨.

حال دل پر خونم چون است خدا داند

دائم گل این بستان شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

از باده وصل خود ما را بچشان جامی

ما را نبود جانا غیر از تو دل آرامی

گفتی: ز کفم دردی از درد بیاشامی

ای درد توام درمان در بستر ناکامی

وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی

چون ناوک مژگانت در دهر خدنگی نیست

جز ذکر تو آوازی در بربط و چنگی نیست

بی روی توام جنت جز کلبه تنگی نیست

ساقی چمن و گل را بی روی تو رنگی نیست

شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی (۱).

دیگر در این جا عنان قلم از اختیار کف بیرون می رود و نمی داند چه می نویسد. سلام بر حکیمه خاتون که به دیدار سلام
هی حتی مطلع الفجر نائل آمد، درود بر آن سیده که افتخار لقای سید و صاحب الامر که کل امر و امر کل به کف با کفایت
اوست نصیبش گردید، و سرانجام در طلوع فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری شاهد طلوع فجر سوره

ص: ۵۳

قدر گردید و جان هستی را و آن را که هستی جان ز هستی اوست چون جان شیرین در بر گرفت - به شرحی که در فصل بعد ان شاء الله خواهیم آورد. خوب است در این جا که سمند تند پای نثر از نثار در و گوهر بر سر این مولود که جوهره هستی است وامانده و خود را از تک و تاز در این میدان عاجز می بیند با نقل چند بند از نظم نغز و مسمط شیوای مرحوم شمس اصطهباناتی این فصل را خاتمه دهیم. هر چند از زبان نظم هم در این وادی جز اظهار عجز چیزی انتظام نپذیرد:

ساقی کجایی عید سعید است

مطرب نوایی صبح امید است

صبحی که شامش روز سپید است

جان را بشارت دل را نوید است

قفل جهان را اسمش کلید است

دور از مقامش دست پلید است

در عنصر دهر روحی جدید است

ای کاروانان مقصد پدید است

شد پرچم حق اینک نمایان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۵۴

پستان رحمت سرشار از شیر
با موج تهلیل با سیل تکبیر
از عرش رحمان باشد سرازیر
و ان سیل رحمت گشته جهان گیر
دیده است خوابی این عالم پیر
این عید مسعود او راست تعبیر
باشد به تحقیق باشد به تفسیر
در خورد تحسین شایان تقدیر
عیدی که غوغاست در عرش رحمان
میلاذ مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک
سامره دارد الحق تماشا
چون جلوه حق باشد از آن جا
دارد حکیمه خود را مهیا
دولت سرا را کرده مصفا
مهمان رسیده است از عرش اعلا
هم عسکری را هم طفل نوزا
خانه است آباد شوری است بر پا
کروبیانند سرگرم غوغا
این میزبان کیست با همچو مهمان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۵۵

عالم مصفاست گیتی مزین

افلاک مسرور آفاق گلشن

مستغرق و جد هم مرد و هم زن

در جنب و جنبش جان است در تن

پر کرده از فیض خلاق ذوالمن

مخلوق خود را دستار و دامن

ای شاه لولاک چشم تو روشن

کامد حسن را مولودی احسن

لعل تو خندان ای شاه مردان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ظلم از جهان رفت بر چید خرگاه

آمد عدالت آمد شهنشاه

گردید ایمن دل‌های آگاه

دین دین کلی است بی شک و اکراه

ای اهل عالم هناکم الله

عیشم مدام است بر وفق دل خواه

تا مقصد حق روشن بود راه

باشد در السن باشد در افواه

کامد به دنیا ختم امامان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۵۶

یاری که دین بود در انتظارش
در هم ز دوریش بد روزگارش
آمد خوش آمد جانها نثارش
قرآن فرحناک از وصل یارش
خوش روزگارش خرم بهارش
دل بود مشتاق دید آشکارش
نرجس گرفته است اندر کنارش
می بوسد از مهر نسرين عذارش
شه آردش باز بر دوش و دامان
میلاذ مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک
ای امام ایام خوش جلوه داری
نقشی کشیدی طرحی نهادی
باری فکندی طفلی بزادی
آوردی اینک عدلی و دادی
ناگه نمودی رسم و دادی
زادی امامی مردی و رادی
احمد سلیلی حیدر نژادی
یکتا زعیمی نیک اوستادی
در صلح عالم در عدل و احسان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۵۷

شد مرکز عدل دامان نرجس

شد خانه عدل ایوان نرجس

شد چشمه صلح پستان نرجس

شد بهترین دو دوران نرجس

شد مادر نور عنوان نرجس

شد گلبن فیض بستان نرجس

شد مجری عدل دربان نرجس

شد طفل جان بخش جانان نرجس

تا شیر دادش از شیر جان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

مولود نرجس بس نازنین است

آینه بندان خلد برین است

جشن از برایش روی زمین است

در آسمان نیز عیشی چنین است

سامره با عرش گویی قرین است

مهدی موعود آری همین است

کایات حقش نقش جبین است

اعجاز موساش در آستین است

بر دست انجیل بر فرق فرقان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۵۸

ای دست ظالم در آستین شو

ای کاخ بیداد زیر زمین شو

در باطن خاک همچون جنین شو

ای دیو مکار بی کید و کین شو

ای مشعل چرخ خلوت گزین شو

ای چشم بدبین رو پاک بین شو

ای مهر رخشان چادر نشین شو

ای خور چنان شو ای مه چنین شو

مهدی موعود شد شاه امکان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

شب رفت و غم رفت جور از میان رفت

افسردگی شد گاه خزان رفت

آزادی آمد ظلم از جهان رفت

شک رفت و ظن رفت و هم و گمان رفت

زاغ بد آواز از بوستان رفت

شیاد دین مرد باب و بیان رفت

شیطان به محبس آوخ کنان رفت

زایید نرجس انده ز جان رفت

تا مرغ حق گو گردد غزل خوان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۵۹

شعبان که ماهی فرخنده گام است

ماهی که خورشید پیشش غلام است

در نیمه آن انده تمام است

آتش به دوزخ برد و سلام است

فتحش به صبح است نصرش به شام است

هم افتتاح است هم اختتام است

الحمد لله دنیا به کام است

رحمت در این مه بر خلق عام است

گویی جهان شد بیرون ز زندان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

امروز عالم شرمنده اوست

هم زنده اوست هم بنده اوست

احکام و آیات ارزنده اوست

خرگاه ظالم افکنده اوست

نور عدالت تابنده اوست

باغ شریعت فرخنده اوست

آداب و سنت زیننده اوست

دین محمد پاینده اوست

او بر سلاطین شاه است و سلطان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۶۰

او نقطه اصل نه چرخ پرگار
ما چاکر و او سرخیل و سردار
جبریل و میکال او را عنان دار
قدوسیانش دربان دربار
باب و دعاوی پیشش نگوسار
از کعبه آید روزی پدیدار
با پنجه قهر با تیغ خونخوار
با زلف مشکین با سبز دستار
صیت ظهورش بنماید اعلا
میلاذ مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک
روزی که آید میر زمانه است
مهر ولایت او را به شانه است
آن هاشمی خال او را نشانه است
ضایع اباطیل مهمل فسانه است
در آفرینش او شاه خانه است
باطل در آن روز عذر و بهانه است
در نظم عالم فرد و یگانه است
گر مکر و تزویر ور دام و دانه است
آتش زند پاک بر لوح و ایقان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک (۱).

ص: ۶۲

۱-۱۶. منظومه شمس ۳۲۶ - ۳۱۶.

پدر با پسر چه می کند؟

تکلم یا حجه الله و بقیه الانبیاء و خاتم الاوصیاء...

ص: ۶۴

از جمله آداب ولادت، غسل مولود و شستشوی نوزاد است. بنگریم این سنت نسبت به مولود نیمه شعبان چگونه اجرا گردید. عن محمد بن علی بن حمزه بن الحسن بن عتبه بن العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: سمعت ابا محمد علیه السلام يقول: قد ولد ولی الله و حجته علی عبادہ و خلیفتی من بعدی مختونا لیلہ النصف من شعبان سنه خمس و خمسين و ماتین عند طلوع الفجر و کان اول من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائکة المقربین بماء الكوثر و السلسیل، ثم غسله عمتی حکیمه بنت محمد بن علی الرضا علیهما السلام. حضرت عسکری علیه السلام می فرمود: متولد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و خلیفه بعد از من، ختنه شده در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ نزد طلوع فجر، و اول کسی که او را شست رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را به آب سلسیل و کوثر شستند. بعد از آن، شست او را عمه ام حکیمه

خاتون، دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السلام. (۱) خدا می داند صبحدم نیمه شعبان در بیت الشرف امام یازدهم علیه السلام چه خبر بوده، تصور صورت ملکی اش هم برای ما دشوار است تا چه رسد به ملکوتش، نوزادی که در صورت ملکی و کسوت ناسوتی حکیمه خاتون، دختر، خواهر و عمه حجت و امام معصوم او را شستشو می دهد، طاهره ای طاهر مطهری را می شوید، و در صورتی ملکوتی و جنبه لاهوتی اش رضوان، خازن بهشت با فرشتگان مقرب، او را با آب سلسبیل و کوثر غسل می دهند چه نوزادی است؟ خدا می داند.

احمد ز تسنیم حیدر به کوثر

شستند او را پهلوی و پیکر

زهرا مر او را زد شانه بر سر

رختش نمودند سبطین در بر

سجاد و باقر دادند شکر

کامش گشودند موسی و جعفر

دادش رضا بحر دادش تقی بر

دادش نقی جاه دادش حسن فر

ایزد ز هر یک دادش دو چندان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۶۶

۱- ۱. اثبات الرجعه، فضل بن شاذان ۷، قسمتی از کتاب به شماره ۷۴۴۲ در بخش نسخ خطی آستان قدس موجود است. ماخذ ما همین نسخه است. ترجمه روایت از: العبقری الحسان ۱: ۹۵ می باشد.

شد خانه شاه چون بیت معمور

بهر طوافش هستند مامور

فوج فرشته جمعیت حور

هم بانوانی از نقطه دور

حواست طباخ شادان و مسرور

گسترده هاجر یک سفره از نور

ساره است خیاط با عشق و با شور

تا گردد این جا چشم حسود کور

مریم بسوز عود و سپندان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک (۱).

نسیم و ماریه بانوان خدمتکار خانه حضرت عسکری علیه السلام گویند: چون آقا صاحب الزمان علیه السلام از رحم مادرش به دنیا آمد، بر سر دو زانو قرار گرفت و انگشت سبابه به آسمان برافراشت، آن گاه عطسه نمود و چنین فرمود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله، زعمت الظلمه ان حجه الله داحضه، لو اذن لنا فی الکلام لزال الشک، حمد مخصوص پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر محمد و آل او باد، ستم پیشگان می پندارند که حجت خدا باطل شدنی و از بین رفتنی است - نه چنین است - و اگر رخصت در گفتار یابیم شک و تردید بزدایم. (۲).

ص: ۶۷

۱- ۲. منظومه شمسی ۳۲۲.

۲- ۳. کمال الدین ۴۳۰ باب ۴۲ ح ۵.

و همین نسیم گوید: شبی بعد از ولادت حضرت در حضورش بودم، و شرفیاب محضر باهر النورث شده بودم. عطسه کردم. به من فرمود: یرحمک الله، خدای تو را مشمول رحمتش بدارد، نسیم گفت: از این دعای حضرتش مسرور گشتم، سپس فرمود: به تو نویدی در مورد عطسه ندهم؟ عرض کردم: بفرمایید ای آقای من. فرمود: هو امان من الموت ثلاثه ایام، امان است سه روز از مرگ. (۱).

نازم به بیتی کاینش این است

شاهی و ماهی آن جا مکین است

خدمت در آن بیت با حورعین است

با فر و اعجاز خاکش عجین است

صلح و سلامت با او قرین است

و آن را شرافت در ماء و طین است

یک روزه طفلش سلطان دین است

این بیت عدل است امن و امین است

بیتی محر شد باغ رضوان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۶۸

این شه پسر کیست کز مقدم او

کوه و در و دشت گشته سمن بو

هر طبع و هر نطق باشد ثناگو

سامره از روش شد رشک مینو

با او کرامات آید ز هر سو

وز زور بازوش زد چرخ زانو

و ز تیغ ابروش هر قهر و نیرو

بر خاک ذلت بنهاد پهلو

بر زیر و بالا داده است فرمان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک (۱).

آنچه آوردیم، تصویری است از ماجرای ولادت و ترسیمی از آنچه در اندرون خانه و میان حجره در جمع مادر ماجده و عمه مکرمه و کنیزان و خدمتکاران واقع شده بود. از اندرون برون آییم و بنگریم پدر بزرگوار و باب والاتبارش چه می کند و در چه حال و هوایی است، پدر بی تاب است و بی قرار، و در حال گذراندن آخرین لحظات دشوار انتظار، دیده به در اندرون دوخته تاکی چنین شود: (ز در آ و شبستان ما منور کن - دماغ]هوا[مجلس روحانیان معطر کن)

ص: ۶۹

به چشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان

در آ در آ و تماشای طاق و منظر کن

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس [منزل]

به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن

چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند

کر شمه ای کن و صد جلوه بر صنوبر کن

ستاره شب هجران نمی فشاند نور

به بام قصر بر آ و چراغ مه بر کن (۱).

بر فرض پدر پدری بود معمولی، فرزند هم فرزندی بود متعارف، میلاد هم میلادی بود عادی، باز بی تابی و دقیقه شماری جا داشت. تصور کنید جوانی ازدواج نموده و پس از گذشت چند سال خدا به او نوزاد پسری بخشیده، چگونه پشت در قدم می زند و در انتظار دیدار فرزندش دقیقه شماری می کند و چه شور و نشاطی دارد، و هر لحظه برای او سالی می گذرد، تا چه رسد به چنین پدری و چونان پسری و این چنین میلادی که در مقام بیان و توضیح آن هستیم. صبحدم نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری پدری را در ایوان منزل به انتظار دیدار فرزند بنگریم، ولی چه پدری و چه پسری؟ پدری که آخرین امام است یعنی پس از او کسی اب الامام و پدر حجت نیست، فرزندی هم که آخرین فرزند امام است یعنی بعد از این فرزند کسی امام و حجت حق نیست، ولادت هم ولادت

ص: ۷۰

بی مانند و نمونه - موضوع سه نوشته ر حدیث قبل از میلاد حدیث شب میلاد حدیث بعد از میلاد - جز حق تعالی کسی از سرور سینه و بهجت خاطر ولی اش حضرت عسکری علیه السلام آگاه نیست، و نمی داند در آن لحظات که انتظار دیدن پسرش را داشته، بر او چه گذشته. مدت ها قبل حضرتش میان زندان خبر از ولادت فرزندش در آینده نزدیک داده بود، فرزندی که زمین را از قسط و عدل پر خواهد نمود. (۱) خوب است بقیه جریان را از همان بانوی راز دار، جناب حکیمه خاتون بشنویم. گوید: صدای برادر زاده ام حضرت عسکری علیه السلام بلند شد: یا عمه، تناولیه و هاتیه، عمه جان، پسرم را بیاور به من بده - عالم به فدای چون تو پدری و به قربان چونان پسری - پسر را به محضر پدر بزرگوارش بردم. همین که در برابر پدر قرار گرفت، در حالی که هنوز روی دست مکن بود بر باب تاجدارش سلام کردم. (۲) ای خداوندگار ادب و رب النوع آداب، سلام خدا بر تو آن گاه که بر روی دست عمه مکرمه ات بر پدر بزرگوارت سلام کردی. حکیمه گوید: حضرت عسکری علیه السلام نور دیده اش را از من گرفت در حالی که پرندگان بالای سری نوزاد پرواز و طیران داشتند، زبانش را در کام پسر نهاده و کام فرزند از زبان باب تاجدارش مشروی و سیراب

ص: ۷۱

۱-۷. انوار البهیة ۱۵۶.

۲-۸. کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

گردید - مشروب از معارف و سیراب از ماء معین - آن گاه فرمود: پسرم را نزد مادرش نرجس خاتون ببر تا به او شیر دهد - آخر هنوز مادر فرزندش را در آغوش نگرفته و بر سینه ننهاده - آن گاه نزد من آر. فرمان امام علیه السلام را امتثال کردم و پسر را به مادر رساندم، مادر هم نوردیده را چون جان شیرین در برگرفت و شیره شیرین جانش را به رسم شیر به او داد. (۱).

کنار و بر مادر دلپذیر

بهشت است و پستان در او جوی شیر

درختی است بالای جان پرورش

ولد میوه نازنین در برش

نه رگهای پستان درون دل است

پس از بنگری شیر خون دل است (۲).

دیگر بار پسر را به محضر پدر آوردم. و آن پرندگان همان سان بر فراز سرش پر و بال می زدند که در این میان برادر زاده ام یکی از آن طیور را صدا زد و به او فرمود: احملة و احفظه و رده الینا فی کل اربعین یوما، او را بگیر و محفوظش بدار و هر چهل روز او را نزد ما آرز. آن پرنده نوزاد را برداشت و در جوبه طیران آمد و سایر پرندگان هم به دنیال او رفتند، و شنیدم که حضرتش می فرمود: تو را به آن خدایی سپردم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. نرجس خاتون گریست

ص: ۷۲

۱- ۹. کمال الدین ۴۲۸ باب ۴۲.

۲- ۱۰. کلیات سعدی ۳۷۱ بوستان باب ۸.

- مادر است تاب تحمل دوری فرزندش را ندارد - حضرت فرمود: آرام باش که شامیدن شیر بر او جز از سینه تو حرام است و همان گونه که موسی به مادرش برگشت فرزند تو هم به تو بر می گردد. حکیمه گوید: به برادر زاده ام عرض کردم: این پرنده که بود؟ فرمود: هذا روح القدس الموکل بالائمه علیهم السلام یوفقههم و یسدهم و یربهم بالعلم، این روح القدس است که بر ائمه علیهم السلام گماشته شده و توفیق و تسدید و تربیت علمی آنها بر عهده اوست. (۱) مولف سترگ و محدث بزرگ، مرحوم قطب راوندی از حکیمه خاتون چنین آورده: نرجس خاتون را در حالی که می لرزید در بر گرفتم و شروع به خواندن سوره توحید و سوره قدر و آیه الکرسی کردم. جنین میان رحم هم همانند من تلاوت می نمود. ناگهان نوری در حجره تابید و چشمم به آن نوزاد افتاد که رو به قبله به سجده افتاده بود، و چون او را به محضر پدر بزرگوارش بردم زبان در دهان او نهاد و او را بر زانوی مبارک نشانید و فرمود: انطق باذن الله یا بنی، پسر، به اذن خدا سخن بگو، او هم پس از خواندم آیه ۵ و ۶ سوره قصص - و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض... - چنین گفت: صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهراء و الحسن و الحسین و علی

ص: ۷۳

بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي ابي. حكيمه خاتون گوید: در این هنگام پرندگان سبز رنگی ما را زیر پر گرفتند. حضرت عسکری علیه السلام یکی از آنها را خواند و به او فرمود: احفظه حتی یاذن الله فيه، ان الله بالغ امره، او را محافظت نما تا آن گاه که خدای در او رخصت دهد، به درستی که خدا امرش را به آخر رساند. حکیمه گفت: آن نوزاد از هر جهت پاک و پاکیزه بود و کامل و تمام، و بر بازوی راستش رقم خورده بود: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا، حق آمد از میان رفت، به درستی که باطل هر آینه از میان رفتنی است. (۱) مسعودی نزدیک به آنچه نقل کردیم با این اضافه از جناب حکیمه خاتون آورده است: نوزاد را در پارچه ای پیچیدم و به محضر پدر بزرگوارش بردم. حضرت عسکری علیه السلام نوردیده اش را از من گرفت و او را روی کف دست چپش قرار داد و دست راست را به پشت سر نهاد و زبانش را در دهان او قرار داد و سپس دست مبارک را بر چشم و گوش و مفاصل فرزند کشید و رمود: پسرم، سخن بگو. آقا زاده هم شهادت به وحدانیت پروردگار و گواهی به رسالت حضرت

ص: ۷۴

خاتم الانبیا و امامت امیر مومنان و سایر اوصیا علیهم السلام داد تا به خود رسید و دعا نمود تا فرج اولیاش به دست او برآید و از گفتار باز ایستاد، به فرمان حضرت پسر را نزد مادر برده و دو مرتبه به محضر پدر بزرگوارش برگرداندم. میان من و حضرت حجابی پدید آمد و دیگر نوزاد را ندیدم. چون پرسیدم فرمود: او را آن کس که از من و شما سزاوارتر به او بود، گرفت. (۱) حافظ برسی از حکیمه خاتون چنین آورده است: نوزاد را به محضر حضرت عسکری علیه السلام بردم، دست شریفش را بر چهره میمون فرزند کشید و فرمود: تکلم، یا حجه الله و بقیه الانبیاء و خاتم الاوصیاء و صاحب الکره البیضاء و المصباح من البحر العمیق الشدید الضیاء، تکلم یا خلیفه الاتقیاء و نور الاوصیاء، سخن بگو ای حجت خدا و ای بازمانده - کمالات و مواریث - پیامبران و ای نقطه پایانی و خاتم اوصیا و ای صاحب بازگشت سفید و ای مصباح و چراغ پر فروغ در دریای بس عمیق، سخن بگو ای جانشین و خلیفه ارباب تقوی و نور اوصیا و جانشینان. او هم به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت و ولایت خاندان طهارت گواهی داد. سپس پدر بزرگوارش به او فرمود: اقرء ما نزل علی الانبیاء، بخوان آنچه بر پیامبران فرود آمده. پسر هم شروع کرد به خواندن صحف ابراهیم علیه السلام به زبان سریانی و تلاوت کتاب نوح و ادریس و کتاب صالح و تورات

ص: ۷۵

موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد صلی الله علیه و آله. آن گاه به نقل قصص و داستان پیامبران پرداخت. (۱) در این جا توجه به چند نکته لازم به نظر می رسد. نخست جمع میان این نقل ها و روایات است که در ابتدای امر ممکن است تنافی و تعارضی بین آنها به نظر برسد و کسی چنین پندارد که با یکدیگر سازشی ندارند. ولی با توجه به این که همه آنها در افاده حقایقی مشترک بوده و بیانگر واقعیت هایی هستند، می توان گفت هر کدام بیان کننده قسمتی و ناظر به جهتی بوده است. طبیعی است وقتی نوزادی را به پدرش می دهند، گاهی او را در آغوش می گیرد و می بوسد. بوسه ها هم گاهی بر گونه و زمانی بر دیده و نوبتی بر دهان و هنگامی بر سایر اعضا قرار می گیرد.

که رخت گاه لب ت گاه سرت می بوسم

دل م آرام نگیرد چه کنم من پدرم

گاهی فرزند را روی دست می گیرد و به او را می نگرد، و گاهی او را روی زانو می نشاند و دست نوازش به سر و صورتش می کشد. همه آنچه آوردیم و نیاوردیم در بیان این حقیقت که سخن گفتن و حرف زدن نوزاد باشد با یکدیگر اشتراک دارند، چه در قالب شهادت و گواهی به اعتقادات، چه در ضمن تلاوت آیات قرآن و چه به صورت قرائت کتب پیامبران گذشته. همچنین در افاده این معنی که این نوزاد استثنایی برای مدتی به دست فرشتگان و روح القدس سپرده شده بوده، اتفاق نظر دارند - به

ص: ۷۶

شرحی که ان شاء الله در نوشتار بعدی خواهیم آورد که او را کجا برده اند و چه حقایق ژرفی در این فاصله تحقق یافته است. دومین مطلبی که تذکرش ضرور می نماید این است که باز چه بسا ممکن است در اندیشه کسی بیاید و در خیالی بگذرد که چگونه می شود طفل تازه به دنیا آمده ای حرف بزند و سخن بگوید، آن هم در قالب آیات شریفه قرآن و تلاوت کتاب های گذشتگان و آوردن گفتار پر محتوی. خوشبختانه در حدیثی که از قطب راوندی آوردیم به برهان عقلی آن، اشاره شده بود. امام یازدهم علیه السلام فرمود: انطق باذن الله، پسرم، به اذن پروردگار سخن بگو. آیا عقل محظوری می بیند و محالی تصور می کند که به اراده و اذن حق تعالی و مشیت و فرمان پروردگار نوزادی سخن بگوید؟ آیا این امر از دایره قدرت و محدوده توان آن قادر ازلی و قیوم سرمدی خارج است یا در محدوده توان و فرمان اوست؟ مسلما عقل آن را در این دایره می بیند و جایگاهش را در این محدوده می شناسد، پس مطلب محال عقلی نیست، همان قدرتی که به طور معمول دو سال بعد به زبان کودک تعلق می گیرد و گویا می شود و یا چند سال بعد که می تواند حقایقی را بیان نماید، در لحظه ولادت تعلق بگیرد و یا در اوان و زمانی که خلاف متعارف است، همان گونه که قبلا نسبت به قبل از ولادت و عالم رحم اشاره کردیم. گاه و بیگاه چنین اموری در غیر انبیا و اوصیا تحقق یافته که دیگر جای شک و شبهه در امکان تحقق آن برای چنان فرزانهگانی باقی نمی ماند.

آیت الله آقای حاج شیخ حسین وحیدی خراسانی برای بنده نقل نمودند از مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی که زمانی که در اصفهان مشغول تحصیل بودند صاحب فرزندی می شوند که بسیار مورد علاقه ایشان بوده و از همان اوان ولادت دارای جمال و کمال خاصی بوده است. روزی پسر در سن دو سه ماهگی در بغل پدر بوده و پدر با پسر ناز و راز می کرده که ناگهان پسر اشاره به آسمان می کند و می گوید: آقا اینها خالی دارند؟ خالق اینها کیست؟ این جملات را می گوید و خاموش می شود مرحوم حاج شیخ هم متحیر که بچه سه ماهه حرف زد و چه گفت که پس از چند روز پسر تب می کند و از دنیا می رود. (۱) و همچنین علاوه بر سخن گفتن، خواندن کتب انبیای گذشته و تلاوت آیات شریفه قرآن با توجه به اذن پروردگار و فرمان حق تعالی هیچ استبعادی ندارد. برهان نلی این جریان هم آیات شریفه سوره مریم است که بیانگر سخن گویی حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - است در میان مهد و گهواره، چون بنی اسرائیل بر جناب مریم خرده گرفتند و در مقام بر باد دادن آبروی آن قدیسه بر آمدند: فإشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیبا. به او [فرزند میان گهواره، عیسی] اشاره کرد [که از او سوال کنید] گفتند: چگونه با فرزند میان گهواره سخن بگوییم؟ قال انی عبد الله اتانی الكتاب و جعلنی نبیا و جعلنی

ص: ۷۸

مبارک‌ا اینما کنت و اوصانی بالصلاه و الزگاه مادمت حیا، و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیبا. (۱) گفت: من بنده خدایم که به من کتاب ارزانی داشته و مرا پیامبر قرار داده، و مایه برکت هستم هر کجا باشم، و به نماز و زکات مرا سفارش نموده تا هستم، و نیکی به مادرم را به من توصیه نموده و مرا ستم آور و شقی قرار نداده است. عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - به تصریح آیات شریف قرآن، پس از ولادت در گهواره سخن گفت و از کتاب و پیامبری خود، خبر داد. وقتی فرزند مریم در گهواره سخن بگوید و قرآن هم حکایت کند دیگر هیچ استبعادی در سخن گفتن و خواندن قرآن و تلاوت صحف و کتب پیامبران گذشته، توسط مولود نیمه شعبان در لحظاتی پس از ولادت باقی نمی ماند، آن نازنین مولودی که زاده مریم عذرا، عیسی علیه السلام با همه احتشامش در زمره چاکران آستان ولایت مدار اوست، و سرانجام به افتخار نمازگزاری در پشت سر حضرتش نائل می آید:

وصفت به گل بگویم و این را جسارت است

رویت به ماه ماند و مه را نظارت است

وام از نگاه گرم تو گیرد فروغ دهر

گویی زمین به یمن تو اندر تجارت است

اندر مقام کعبه که جای نماز توست

عیسی به اقتدار و جهان در بشارت است

ص: ۷۹

وصف مهدی صاحب زمان کند

عقوم نما که وصف تو از من جسارت است (۱).

عیسی علیه السلام هر چند از پیامبران اولوا العزم است، ولی در زمان ظهور موفور السرور امام عصر علیه السلام به گواهی احادیث بسیاری که از طریق خاصه و عامه رسیده است، در نماز به آن وجود مقدس اقتدا می کند. (۲) او مامور است و مولود نیمه شعبان امام، وقتی ماموم در گهواره سخن بگوید و خبر بدهد و ادای نبوت و کتاب داشته باشد، جای تاملی برای سخن گفتن و قرآن و صحیفه خواندن امام باقی می ماند؟ خوب است این بخش را نیز با این ابیات خاتمه دهیم:

داده است عالم حق رو نمایش

گسترده آدم در مهد جایش

بر بازوان نوح بسته دعایش

ببریده ادریس بر تن قبایش

نقش خلیل است خلخال پایش

موسی عقیقه کرده فدایش

عیسی گرفته کفش و ردایش

داده محمد بر کف لوایش

تا روز موعود آید بدان سان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

ص: ۸۰

۱-۱۷. سروده آشفته تهرانی.

۲-۱۸. برای نمونه به کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام تألیف حافظ گنجی شافعی باب ۷، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تألیف متقی هندی باب ۹ و کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، ص ۴۷۹ مراجعه

ای مهد نرجس ای صدر عالم
ای بستر ناز ای تخت اعظم
ای تار و پودت با عدم توام
حبل متینت با داد محکم
خفته است در تو طفلی مکرم
طفلی که آمد از خطبه زد دم
شاگرد او شد عیسی بن مریم
این است آدم این است خاتم
مهدی که مهدش شد مهد شاهان
میلاذ مهدی باشد مبارک
یاران بخوانید فتح و تبارک (۱).

ص: ۸۲

مولود كريم

يا عمته، فان المولود الكريم على الله و رسوله سيولد ليلتنا هذه

ص: ٨٤

در قسمت های گذشته این نوشتار تا حدودی با جریان دل نشین و ماجرای مسرت آفرین مولود نیمه شعبان، حضرت ابا صالح المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آشنا شدیم، و بر نکات و دقایقی از اسرار بسیار و لطائف بی شمار آن واقف گردیدیم. در این قسمت از کتاب که بخش آخرین است، بر آنیم تا آنچه عالم بزرگ و محدث سترگ امامیه در سده چهارم، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری امامی در این زمینه آورده است، بیاوریم و در لطائف و ظرائف آن دقت و تاملی بنماییم، باشد که از جهات مختلف و ابعاد متفاوت با داستان این میلاد عظیم و ماجرای ولادت این مولود کریم آشنایی پیدا کنیم، بدین امید که با این کند و کاو و در سایه این گفتار و نوشتار، عنایتی نموده و جرعه ای از جام معرفتشان به کام دلمان برسانند و نمی از یم عرفانشان بر لب های خشکیده تشنگان در به در بادیه هجران بنشانند، و چهره های سوخته در بیدای فراقشان را با نسیمی از قلزم شناختشان بنوازند. بگذریم بیش از این در این دل شب نسوزیم و نسوزانیم،

طبری از محمد بن قاسم علوی نقل نموده که گفت: با جمعی از علویین به خانه جناب حکیمه خاتون رفتیم و به توفیق پرسش و پاسخ از آن مخدره نائل آمدیم. جریان چنین بود که تا وارد شدیم آن بانوی مجلله به ما گفت: آمده اید که از من ماجرای ولادت ولی خدا را سوال کنید؟ گفتیم: آری، به خدا قسم منظور ما از این شرفیابی همین بود. گفت: دوشین آن وجود مقدس نزد من بود. به افتخار زیارتش نائل آمدم و مرا از آمدن و پرسش شما با خبر ساخت. آری، جاریه ای نزد من بود که خودم شخصا عهده دار تربیت او بودم. روزی برادر زاده ام حضرت ابومحمد بر من وارد شد و نظر تندی بر آن جاریه افکند. عرض کردم: آقای من، نیازی به او دارید و رغبتی نسبت به او؟ فرمود: ما گروه اوصیا نظرمان ریبه نیست - نگاهی که نباید، به کسی نداریم - نگاه من به او نگاه تعجب بود که ان المولود الکریم علی الله یکون منها، آن مولودی که کریم بر خداست از او به وجود می آید. گفتم: او را به محضرتان بفرستم؟ فرمود: از پدر بزرگوام در این مهم رخصت جوی. به محضر برادرم حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شدم، چون چشم برادرم به من افتاد تبسمی نمود. فرمود: حکیمه، آمده ای اجازه

فرستادن آن کنیز را بگیری؟ او را نزد پسر امیر ابومحمد بفرست، زیرا که خدای عز و جل دوست دارد تو را در این امر شریک و سهیم گرداند - من هم شادان مراجعت نمودم - در مقام زیور و زینت او بر آمدم و آن جاریه را به محضر برادر زاده ام فرستادم... تا آن که روزی بعد از رحلت برادرم، امام دهم علیه السلام خدمت برادر زاده ام رسیده بودم، فرمود: یا عمته فان المولود الکریم علی الله و رسوله سیولد لیلتنا هذه، عمه جان به درستی که آن مولود کریم بر خدا و رسول به زودی امشب به دنیا می آید. گفتم: همین امشب؟ فرمود: آری، تا آن که پس از نماز و تر صدای نرجس خاتون بلند شد: یا جاریه، الطست، کنیز، تشتی بیاور. کنیز تشتی آورد، من نزد او گذاردم. فوقعت صبیا کانه فلقه قمر علی ذراعہ الایمن مکتوب: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا، که ناگاه پسری که گویا پاره ماهی بود به دنیا آمد. بر بازوی راستش آیه جاء الحق و زهق الباطل رقم خورده بود... فاصله ای شد او را ندیدم. به برادر زاده ام گفتم: یا سیدی، این الکریم علی الله؟ آقای من، کریم علی الله چه شد؟ فرمود: او را کسی که سزاوارتر به او بود گرفت. پس از چهل روز که خدمت حضرت رسیدم زیبا پسری شیرین گفتار و خوش رفتار دیدار نمودم. به برادر زاده ام گفتم: یا سیدی، من هذا الصبی؟ آقای من، این کودک کیست؟ فرمود: هذا المولود الکریم علی الله، این مولود همان کریم علی الله است... به خانه ام

برگشتم و باز بعد از مدتی که به منزل برادر زاده ام رفتم نور دیده اش را ندیدم. عرض کردم: یا سیدی، یا ابا محمد، لست اری المولود الکریم علی الله، آقای من، ابومحمد، آن مولود کریم بر خدا را نمی بینم. فرمود: او را به ودیعه دادیم و به امانت سپردیم نزد کسی که مادر موسی فرزندش را به او سپرده بود. (۱) آنچه از مرحوم طبری امامی آوردیم شباهتی با نقل های گذشته دارد، ولی به خاطر نکته ای آن را نقل نمودیم، و آن تعبیری است که پنج نوبت در ایام ولادت مولود نیمه شعبان از ناحیه پدر بزرگوار و عمه والاتبارش نسبت به آن وجود مقدس به کار رفته و از القاب خاص و صفات ممتاز حضرتش می باشد. آن جمله شریف الکریم علی الله است که این فصل را به همین عنوان و برای توضیح همین کلام گشودیم. در این حدیث پنج مرتبه حجت خدا، امام یازدهم و عمه محترمه اش، جناب حکیمه خاتون از مولود نیمه شعبان، حضرت ابیصالح المهدی علیه السلام به عنوان الکریم علی الله یاد نموده اند. خوب است در این جا توفقی کنیم و لحظاتی در کنار این مولود کریم علی الله قرار گیریم و ببینیم الکریم علی الله یعنی چه؟ که امام معصوم و حجت بالغه پروردگار، حضرت عسکری علیه السلام از نور دیده اش مهدی آل محمد علیهم السلام به این عنوان یاد می کند و یان تاج کرامت را بر فرق فرقداران سای او می گذارد. همچنین عمه مکرمه اش

ص: ۸۸

هم به تعلیم برادر زاده این مولود را به این لقب می خوانند و به این عنوان می شناسد. کریم کیست و یعنی چه و کریم علی الله چه معنا دارد و چه شخصیتی است؟ راغب اصفهانی، عالم به تفسیر و آگاه از لغت در سده پنجم هجری گوید: کرم هر گاه به خدای تعالی نسبت داده شود مقصود احسان و انعام آشکار اوست، و چون انسان موصوف به آن گردد مراد اخلاق و افعال پسندیده ای است که از او ظاهر می گردد. کرم اختصاص به محاسن کبیره و خوبی های بزرگ دارد و هر چیزی که در نوع خودش از شرافتی برخوردار باشد او را به کرم توصیف نموده و در حق او کریم می گویند. (۱) فیومی لغت شناس بزرگ در قرن هشتم هجری گوید: کرم الشییء کرما: نفس و عز فهو کریم، هر چیز نفیس و عزیزی را کریم گویند و کرائم اموال، نفائس و خوب های آن است. (۲) مرحونم طریحی مفسر، ادیب و محدث فقیه در سده یازدهم چنین آورده: کریم صفت است برای هر چیزی که مورد رضایت و خشنودی و حمد و ستایش قرار گیرد. و شخص کریم انسانی است که جامع

ص: ۸۹

۱-۲. المفردات فی غریب القرآن ۴۲۹ - ۴۲۸.

۲-۳. مصباح المنیز ۵۳۱.

انواع خیر و شرف و فضیلت بوده باشد. عرب کلمه کرم را جز در محاسن و نیکویی های فراوان که ظهور و بروز پیدا کند به کار نمی برد. (۱) مجموعاً در کتب لغت برای کریم این معانی آمده است: از اسمای حسناى پروردگار، صاحب گذشت و بخشش، شخص با جود و سخاوت، بهترین چیز، رزق کریم یعنی روزی فراوان، قول کریم یعنی گفتاری که لفظی زیبا و معنایی پسندیده دارد، وجه کریم چهره ای که در زیبایی مورد پسند و رضایت است، شریف و کریم هر قومی، هر عضو شریف در پیکر مانند دست و چشم. (۲) تمام معانی کلمه کریم به نحو اتم و اکمل بر مولود نیمه شعبان قابل انطباق است، مولودی است کریم، صفح و گذشتی خدا گونه در قالب امکان دارد. سخاوت و جود را در مرتبه نهایی آن حائز است. چهره ای زیبا و دلربا دارد. شریف و کریم خاندانم رسالت است - خاندانی که همه آنها دارنده چنین کمالی هستند. و در پیکره دودمانی با فضیلت و شرافت، عضوی بس شریف و کریم است،

ص: ۹۰

۱-۴. مجمع البحرین، کرم.

۲-۵. المنجد، کرم.

این ماه نوزاد بس ارجمند است

در آسمان ها نامش بلند است

اسم عزیزش بس دل پسند است

هم نام احمد بی چون و چند است

خالش چو دانه است زلفش کمند است

دلها بس پیشش در قید و بند است

روزی که آن لب در نوش خند است

عالم سراسر دنیای قند است

بر خوان گیتی است لعلش نمک دان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک (۱).

مجدالدین ابن الاثیر، اثر شناس و لغت دان معروف قرن ششم، به مناسبت لغت کریم حدیثی با شرح و توضیح آورده است. گوید: در حدیث چنین آمده: ان الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب، به درستی که کریم پسر کریم، یوسف فرزند یعقوب است، زیرا برای او شرافت نبوت و پیامبری، علم و دانایی، جمال و زیبایی، عفت دینی و آقایی دنیوی جمع شده، و او پیامبری بود پسر پیامبر، پسر پیامبر، که چهار مرتبه، نبوت و پیامبری در خاندانش تحقق یافته بود. (۲) اگر در حدیث لقب کریم ابن الکریم به جناب یوسف صدیق در

ص: ۹۱

۱- ۶. منظومه شمسی ۳۲۴.

۲- ۷. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۴: ۱۶۷ - ۱۶۶ کرم.

سایه کمالاتی که اشاره کردیم نسبت داده شده، به طریق اولی این لقب شایسته آن آقایی است که همه آن کمالات که یوسف پیامبر داشت به نحو اتم و اکمل دارد، و دارد آنچه یوسف صدیق و سایر انبیا و پیامبران ندارند. اگر یوسف پیامبر کریم است چون چهار مرتبه حائز مرتبه نبوت بوده، مولود نیمه شعبان علاوه بر این که رشته اتصال و پیوند او از دو سو محفوظ به نبوت و رسالت و وصایت و ولایت بوده - یعنی در سلسله آبا و اجداد او هم فرزاندانی او دودمان اسماعیل قرار گرفته اند و هم پیامبرانی از نسل اسحاق و بنی اسرائیل - نزدیکترین پیوند و ارتباط را با نبوت و رسالت و وصایت و ولایت ختمیه دارد، جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا است، نیای والاتبارش امیر مومنان خاتم اوصیای انبیاست و خود آن وجود مقدس هم خاتم الاوصیاست. یوسف کریم ابن الکریم باید بیاید در پیشگاه این یوسف خاندان رسالت سر تسلیم فرود آورد و کرنش و تواضع به جای آورد. اگر جمال و کمالی به او عنایت شده و در سایه آن شایسته لقب کریم گردیده، به واسطه پیوند و ارتباط و مهر و وداد این کریم بوده است. آری، چه کریمی؟ کریمی که در زیارت جمعه اش می خوانیم: و انت یا مولای کریم من اولاد الکریم و مامور بالضیافه و الاجاره، (۱) تو ای آقای من، کریمی از فرزندان کریمانی، و مامور به مهمان نوازی و ضیافت پردازی و پناه دادن.

ص: ۹۲

آنچه تا به حال آوردیم توضیحی بود در کلمه کریم، ولی لقبی که مقارن میلاد آن وجود مقدس پنج نوبت از ناحیه باب والاتباب و عمه صاحب وقارش اطلاق شده لقب کریم تنها نیست، بلکه اضافه و پساوندی دارد و آن کلمه علی الله است. مولود نیمه شعبان کریم علی الله است، که هزار نکته باریک تر از مو این جاست. کریم بودن آن آقای کریم به جای خود محفوظ و امری است مسلم و بدیهی و جای هیچ حرفی در آن نیست، ولی سخن در این است که حضرتش کریم علی الله است کریم بر خدا. کریم علی الله یعنی چه؟ کریم بر خدا دیگر چه لقبی است؟ زمخشری کرم را با حرف علی آورده است گوید: کرم علینا فلان کرامه. (۱) در حدیثی که از دلائل آوردیم و این قسمت از نوشتار بیان و توضیح آن است، کریم با حرف علی، آن هم با انتساب به حق تعالی، بر مولود نیمه شعبان اطلاق شده است، این مولود کریم علی الله است، همین الان الان که به دنیا آمده، بلکه حتی قبل از این که به دنیا بیاید به عنوان اشاره به او و نشانه او می گوئیم: کریم علی الله، کسی که بر خدا کریم است. همه آن معانی که برای کریم گفتیم در کریم علی الله محفوظ است نهایت با این تفاوت: علی الله، تفاوت تا بی نهایت! خوب است دقت بیشتری در این قسمت داشته باشیم، باشد که به عنایت و کرامت کریم علی الله، راه به جایی ببریم و از معارفشان

ص: ۹۳

چیزی بیاموزیم. گاهی چیزی نزد کودکی، پیش آدم فقیری، در نظر شخص کم مایه ای، در دید انسان غیر کاملی کریم است و عزیز و نفیس شمرده می شود، ولی گاهی چیزی در پیشگاه شخص با عظمتی کرامت دارد و از عزت و جلالت برخوردار است. قهرا هر چه آن شخص عظمت و کرامت بیشتری داشته باشد چیزی هم که در نزد او عزت و کرامت پیدا کرده به همان مقیاس حائز اهمیت بیشتری خواهد بود. همین مراتب را درجه به درجه لحاظ کنیم تا به اولین شخصیت یک مملکت از جهت عنوانی و اعتباری یا از حیث واقعی و حقیقی برسیم. اگر چیزی در پیشگاه نخستین شخصیت کشور کریم خوانده شد چه موقعیتی دارد؟ بالا-تر بیاییم، اگر پیامبری کسی را کریم شمرد و از چیزی به نفاست و کرم یاد کرد چه اهمیتی داراست؟ اگر در محضر نقطه ختمیه رسالت محمد صلی الله علیه و آله چیزی توصیف به کرم شد و یا شخصی در پیشگاه با عظمت آن حضرت کریم خوانده شد چه کرامتی دارد؟ با حفظ مراتب، پاسخ این پرسش معلوم است. چیزی است که اولین شخصیت هستی او را نفیس شمرده، کسی است که برترین ممکنات او را کریم دانسته، کرامت و نفاست در این حد است: حد آخرین حد. حالا به جاست که بگوییم که شیء در نزد حق متعال نفیس به حساب آمد چه نفاستی دارد؟ و اگر انسانی کریم علی الله خوانده شد

و بر خدای عز و جل - کریم علی الاطلاق - کریم بود و موصوف به کرم گردید، در چه پایه ای از عظمت قرار دارد و چه مرتبه ای از جلالت و کرامت را حائز شده است؟ این جا دیگر کمیت سخن لنگ است و قدم قلم شکسته و پای خامه ناپایدار، زیرا از حد آخرین حد گذشته و به مرز لا حدی رسیده: کریم است علی الله، هر وقت الله را شناختیم کریم علی الله را هم می فهمیم، دهانی به پهنای فلک باشد و بیانی بران تر از شمشیر، باز هم توان توصیف این لقب را ندارد. همان بهتر که بگذاریم و بگذاریم و بفهمیم که نمی فهمیم. و باز با همه نافهمی می فهمیم که هستی با غربال علم ازلی غربال شد، و در صافی مشیت ابدی مصفا گردید، از جمع همه فرزندگان و زبندگان و کمترین و کریمان، کریمی برگزیده شد و تاج کرامت الکریم علی الله بر تارک او نهاده شد و این لقب پر افتخار مدال سینه و زیب شانه او گردید. از آغاز عالم این تاج و این مدال و این افسر و دیهیم در خزانه قدس ربوی به عنوان ذخیره باقی ماند تا در طلوع فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری بر فرق فرقدان سای مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - جا گرفت، و خدای کریم، کریم بر خودش را در کسوت ملکی دیدار نمود، دیگر چه می کند با این کریمش، با این عزیزش، با این نفیسهش، خود می داند، که ان شاء الله در نوشته بعد - حدیث بعد از میلاد - شاهد گفتار و کردار الله کریم، با کریم علی الله خواهیم بود. مولود نیمه شعبان کریم است علی الله، و همچنین کریم است

علی رسول الله، رسول الله کیست که این نوزاد بر او کریم است؟ رسول خدا همان کسی است که در پیشگاه حضرت حق بسیار بسیار عزیز است و محترم، به طوری که نه تنها کسی از او عزیزتر نزد خدا نیست، بلکه در رتبه عزت و شرافت او هم کسی قرار ندارد. خدایش خیلی خاطر خواه اوست!

ناز رخس می کشد خدای که طه

رنجه مبادا شود خیال محمد

مولود نیمه شعبان کریم است بر این آقا که اولین شخصیت عالم هستی است. همان که:

تا شب نیست صبح هستی زاد

آفتابی چو او ندارد یاد

او سری بود و عقل گردن او

او دلی بود و انبیا تن او

جان او خواند پیش از آمد خلق

ابجد لم یزل ز تخته حق

داده اشراف بر همه عالم

مر و را کردگار لوح و قلم

فیض فضل خدای دایه او

فر پر همای سایه او

جان او دیده ز آسمان قدم

زادان عقل و آدم و عالم

دیده از چشم دل به نور احد

از دریچه ازل سرای ابد

روز تا روشن است و شب سیه است

زلف و رویش شفیع هر گنه است

متفرد به خطه ملکوت

متوقد به عزت جبروت

خلق از او برگرفته عز و شرف

او چو در بود و انبیا چو صدف

قدر شبهای قدر از گل او

نور روز قیامت از دل او (۱).

همان بهتر که عنان قلم را از جولان در این میدان که جای تک و تاز او نیست بگیریم، که جز خستگی برای خود و دگران باز دهی نخواهد داشت، چون هر چه پیش رویم راه به جایی پیدا نمی کنیم. بهتر که بایستیم و توقف کنیم و بگوییم: ما عرفناک حق معرفتک، عجز از معرفت را معرفت دانیم و اقرار به عدم شناخت را شناخت شناسیم. آخر ما کجا و معرفت موعود عترت؟! ما کجا و شناخت آخرین بازمانده دودمان رسالت؟! ما کجا و آشنایی با مقام و رتبه آن اعلی مرتبت؟! ما کجا و پی بردن به کمالات آن محور همه کمالات عالم خلقت!؟

ص: ۹۷

ما کجا و دست آزدن به دامن عز و جلال آن مظهر جلال و عزت؟! ما کجا و صعود بر چکاد مناقب آن بی شمار منقبت؟! ما کجا و پر و بال زدن در فضای فضائل آن عرش فضیلت؟! ما کجا و چشم گشودن به آسمان رفعت آن صدر نشین سدره صدارت؟! ما کجا و قدم نهادن در حریم محترم آن روح القدس وزارت؟! ما کجا و غوطه ور گشتن در اقیانوس بی کران معارف آن دریای ژرف معرفت؟! ما کجا و سیاحت در یم طمطام و سیاحت در ساحل قمقام آن قائمه قداست؟! ما کجا و عرفان آن کریم علی الله و رسوله مهدی خاندان طهارت و ولایت؟! ما به همین جمله بسنده کنیم که در نیمه شعبان مولودی به دنیا آمد که ولی پروردگار و حجت معصوم کردگار، پدر بزرگوارش، حضرت ابومحمد، حسن بن علی علیهما السلام قبل از ولادت و در حین ولادت و پس از ولادت از او به عنوان الکریم علی الله یاد نمود. همین قدر می دانیم که مولودی است بسیار عزیز، بسیار نفیس، بسیار پر بها و پر ارزش، که قدر و قیمت و بها و ارزشش را جز خدایش کسی نمی داند، و مقام و منزلتش را جز پروردگارش کسی نمی شناسد، همان که او در نزد او کریم است، و پس از حق متعال شناخت او در انحصار حضرات معصومین خاندانش قرار دارد.

او کریم علی الله است و کرامت او را الله او می داند، او کریم علی رسول الله است، و از کریمی او رسول خدا آگاه است. شاید با این حدیث که می آوریم و این نوشته را خاتمه می دهیم، بتوانیم تا حدودی راهی به کرامت و بزرگواری اش پیدا کنیم. طبری از حکیمه خاتون نقل نموده است: چون صدای ابومحمد حضرت عسکری علیه السلام بلند شد، الی ابنی، پسر را نزد من آر، خواستم در مقام اصلاح و آماده نمودن او بر آیم دیدم از هر جهت ساخته و پرداخته است و نیاز به هیچ پیرایشی ندارد - چرا چنین نباشد؟ آن که خدایش او را برای اصلاح هستی آفریده، او باید از آغاز ولادت این چنین باشد - پسر را به محضر پدر بزرگوارش بردم، فقبل وجهه و یدیه و رجليه و وضع لسانه فی فمه و زقه کما یزق الفرخ، ثم قال: اقرء. فبدا بالقرآن من بسم الله الرحمن الرحيم الی آخره، ثم انه دعا بعض الجواری ممن علم انها تکتم خبره، فنظرت ثم قال: سلموا علیه و قبلوه و قولوا: استودعناک الله و انصرفوا. (۱) پدر بزرگوارش امام یازدهم علیه السلام گل بوسه بر چهره فرزند نهاد، بر دستهای نوردیده هم بوسه نواخت، لب بر پاهای پسر نهاده آنها را هم بوسید، و سرانجام زبان در دهان میوه دل نهاده و آن گونه که جوجه دانه از دهان مادر می گیرد پسر هم از کام پدر دانه بر می چید.

ص: ۹۹

لب من با لب تو نرد به بوسی می باخت

لب شکر شکنت گفت که بردی بر چین

خواستم جوهر هند و ز لب تو بر چینم

لب تو گفت: بچین، غمزه تو گفت: مچین

سپس فرمود: پسرم بخوان. نازنین نوزاد شروع کرد به خواندن قرآن از بسم الله الرحمن الرحيم تا آخر آن آن گاه حضرت عسکری علیه السلام بعضی از کنیزان مورد اعتماد را که می دانست خبر را مخفی می دارند طلب نموده و نوردیده اش را به آنان نشان داد و فرمود: بر او سلام کنید و او را ببوسید و بگویید: تو را به خدا می سپاریم و بروید.

یار من آمد دل بدهیدش

جان بفشانید سر بنهیدش

در بگشاید گل بفشانید

نقل بیارید گل بدهیدش

تا بفروزد شمع جگر سوز

در قدم او سر بیریدش

شعله فروزید عود بسوزید

گرد بگردید بوسه زنیدش

کعبه ما اوست قبله ما اوست

دست خدا اوست سجده کنیدش

ص: ۱۰۰

مطلب ما اوست مقصد ما اوست

عبد خدا اوست بنده شویدش (۱).

چشمه هستی غنچه نوشش

سایه طوبی سایه بیدش

غیرت سنبل موی سیاهش

حسرت نسرین روی سپیدش

تا دل عاشق مست شما شد

محو خدا شد بد مکنیدش (۲).

در این حدیث شریف چند جهت حائز اهمیت بیشتری است که امید است توجه به آنها رهنمون ما به کریم علی الله گردد. جهت نخست، جایگاه بوسه های امام یازدهم علیه السلام است. پدر بر کجای پیکر پسر بوسه می نوازد، و چه مواضعی از فرزند جایگاه قبله قبله گاهی والا مقامش قرار می گیرد؟ حضرت عسگری علیه السلام صورت، دست و پای نور دیده را می بوسد. بوسیدن صورت فرزند متعارف است. هر نوزادی را که به دست پدر می دهند چتر بوسه پدر بر چهره فرزند سایه محبت می افکند. شاید بوسیدن دست مولود هم بی سابقه نباشد که پدری بوسه بر دست نوزادش بگذارد و کمال عطف و پدری را با لب نهادن بر دست فرزند اظهار دارد. اما شاید تا به حال کسی ندیده و نشنیده که

ص: ۱۰۱

۱-۱۲. عبد خدا اوست در اصل شعر اوست خدا اوست بود که اصلاح نمودیم.

۲-۱۳. سروده دکتر مظاهر مصفا، گنج غزل ۲۱۰.

فرزندی به دنیا آید و پدر بوسه بر پای پسر بگذارد. بر فرض پدر، پدری عادی باشد و فرزند هم فرزندی باشد ممتاز و دارای اوصاف برجسته، تا چه رسد به این که پدر حجت باشد، امام معصوم باشد، کسی باشد که همه عالم باید بوسه بر خاک پای او بگذارند. امام یازدهم علیه السلام در نخستین دیدار نور دیده اش و در اولین نوبتی که پسر را در آغوش می گیرد صورت، دست و پای او را می بوسد. صورت را می بوسد روشن، وجه الهی بوسه بر وجه الهی می نهد، این وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء. (۱).

فاش بین گه دعا روی خدا در اولیا

بهر جمال کبریا آینه صفا طلب

گفت خدا که اولیا روی من و ره منند

هر چه بخواهی از خدا از در اولیا طلب (۲).

بوسیدن صورت معلوم، اما بوسیدن دست چرا؟ نسبت به بوسه بر دست هم بگوییم یداللهی با بوسه، دست یداللهی را می نوازد، آن هم چنین دستی که فعلیت و تحقق قدرت حق متعال به وسیله آن دست به مرحله ظهور و بروز می رسد، این را هم تا حدی می فهمیم. اما بوسیدن پایه چه ملاک؟ و تقدیم بوسه بر قدم های نوزاد به چه منظور؟ با چه مقیاسی این عمل را می توان سنجید؟ و با چه ضابطه ای می توان آن را توجیه نمود؟ حجت خدا امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزندش پای او را می بوسد، و

ص: ۱۰۲

۱-۱۴. فرازی از دعای ندبه.

۲-۱۵. دیوان فیض ۳۲.

بر قدم های پسر گل بوسه می نهد، می فهمیم چه می گوییم و چه می نویسیم؟ این عمل چه عملی است؟ و این کار چه کاری است؟ عمل حجت، حجت است برای کل، و کل حجت همان است. کار ولی پروردگار ولی کارهاست و همه ولایت همان. با توجه به این که محدوده ولایت و دائره امامت و حجیت این خاندان ما سوی الله است وقتی عملی از آنان ظهور و بروز پیدا کند در ملکوت عالم عمل آن عناصر ملکوتی، عمل کل هستی است و فعل آنها فعل کل وجود است، و با توجه به این که جریان صاحب ولایت مطلقه الهیه در باطن عالم از جهتی مانند جریان خون است در بدن و از حیثی احاطه روح است بر پیکر، با عنایت به این جهات، وقتی امام یازدهم، حجت بالغه الهیه و صاحب مقام ولایت کلیه، پای فرزندش مهدی آل محمد را می بوسد گویا هستی بر پای او بوسه می زند، و گویا وجود خم شده و گل بوسه شوق و سرور متواضعانه تقدیم قدم های آن جان جانان می نماید. این بوسه به چه ملاک است و بیانگر چه حقیقتی می تواند باشد؟ نویسنده این سطور و خامه گیر این نامه نور که تا حال بیش از پنجاه سال زندگی کرده و مویش را در آسیا سفید نکرده - و اگر هم آسیا بوده، آسیای درایت و روایت بوده و طاحونه قرآن و حدیث و کتاب و سنت و سیر در آثار و متون - هنوز به چنین موردی بر نخورده است و ندیده و نشنیده که حجتی پای حجتی را پس از ولادت ببوسد. این امر از خصائص مولود نیمه شعبان است که قدمهایش در گاه ولادت بوسه گاه پدر می گردد.

آخر این پا با همه پاها فرق دارد! این قدم با تمامی قدم ها تفاوت دارد! این پاها نمود پایه های سریر سلطنت سلطان علی الاطلاق است! این قدم ها قوائم حکومت حقه الهیه است! از آغاز عالم که نور مقدسش را در ملکوت عالم به موجودات علوی و ساکنین عوالم نور و انبیا و اولیا نشان می دادند به صورت قائم و به پاخاسته بود، تا همه بدانند این آخرین، با همه فرق دارد. پیوسته قائم است و به پاخاسته، حتی در عالم اشباح و ظلال و روزگار قبل از این روزگار، چون وجودش برای قیام است و هستی اش برای برخاستن و انتقام. آن چنان قیام و پا بر جایی او مسلم است و به پا خاستن و ایستادن او حتمی و مقرر، که هر کس هم از او یاد می کند باید به پاخیزد و برای برخاستن او دعا کند، تا هر چه زودتر آن روز فرا رسد که قیام بر این قدم ها و به پاخاستن بر این پاها برای قیام و انتقام محقق گردد. آن گاه که دعبل خزاعی قصیده تائیه اش را در محضر حضرت رضا علیه السلام خواند چون به این بیت رسید:

الی الحشر حتی یبعث الله قائما

یفرج عنا الهم و الکربات

چهره حضرتش بر افروخته شد و نشان شادی و سیمای سرور در آن ظاهر گردید سر مبارکش را به طرف زمین خم نمود و دست های پر برکتش را باز کرد و گوشه چشمش را به جانب آسمان دوخت و این جملات را سرود: اللهم عجل فرجه، و

ص: ۱۰۴

سهل مخرجه، و انصرنا به، و اهلکک عدوه، و چون به این شعر رسید:

خروج امام لا محاله خارج

يقوم على اسم الله و البركات

ابوالصلت گوید: حضرت رضا علیه السلام بر روی دو پایش به پاخاست و سر مبارکش را به جانب زمین خم کرد و حالت انحنا به خود گرفت، بعد از این که کف دست شریفش را بر جلوی سر نهاد چنین دعا کرد: اللهم عجل فرجه، و سهل مخرجه، و انصرنا به نصرنا عزیزا - الی قوله - و هو قائمنا یا دعبل. بعضی از افاضل چنین استظهار نموده اند که مستند شیعه در این که هر گاه نام امام عصر علیه السلام به میان می آید به پاخاسته و دست بر سر می گذارند، این حدیث شریف است. (۱) چنین عملی از جد امجدش حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده است، سید عبدالله سبط جزایری روایت کرده که در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک حجت بن الحسن علیه السلام ذکر شد، حضرت برای تعظیم برخاست. (۲).

-: آری، من خدا در روزگار قبل از این روزگار، از آن روز نخست که طرح هستی ریختم و نقشه وجود آراستم و هر موجودی

ص: ۱۰۵

۱- ۱۶. الذریعه الی تصانیف الشیعه ۲۴۷: ۲۳.

۲- ۱۷. کبریت الاحمر فی شرائط المنبر ۳۵۴.

را بر اساس مصالح خفیه به اراده بالغه و مشیت قاهره ام به هیئتی پیراستم، این نوزاد را، این مولود را، این نو گل نرگس را، این پسر امام عسکری علیه السلام را، این نواده پیامبرم را، این فرزند علی و فاطمه ام را به پاخاسته و بر قدم ها قائم و استوار ایستاده ساختم و پرداختم، تا از همان روز اول همه بدانند که این عبید مطلق من و بنده محبوب من مظهر قیام است و اقدام، آیت قهر است و انتقام. در حالی که از جهتی نمود رحمت واسعه من است. (۱).

-: اینک ای ولی من، حجت من، ای ابومحمد، حسن بن علی تو بر این قدم ها بوسه بزن اصاله و نیابه، اصاله چون پدر هستی و این پسر را می شناسی و می دانی چه شخصیتی است و ما به تو چه گوهر گران قدری ارزانی داشتیم، بوس این قدم ها را که روزی فرا می رسد همین نوزاد امروز تو بر این قدم ها به پاخیزد و به امر من قیام نماید. دست هستی که به پای فرزندت نمی رسد، به نیابت از هستی و کل وجود هم این قدم ها را ببوس که همه آرزو دارند گل بوسه ها تقدیم این قدم ها نمایند. هستی در انتظار است روزی فرا رسد که مولود نیمه شعبان، همین نوزادی که امروز پاهایش بر روی دست پدر بوسه گاه اوست، میان رکن و مقام به پاخیزد و بر همین قدم ها قیام نماید و آهنگ موزون و نوای دلربای: الا یا اهل العالم، انا الامام القائم، الا یا اهل العالم، انا الصمصام المنتقم، (۲) در دهد، و هستی را با این جملات

ص: ۱۰۶

۱- ۱۸. به شرحی که در کتاب شریف سلام بر پرچم افراشته ۱۵۱ به بعد آورده ایم رجوع شود.

۲- ۱۹. الزام الناصب ۲: ۲۸۲.

جان بخش جان ببخشد و به وجد و سرور آورد. امسال هم نیمه شعبان آمد و جشن میلادش همراه با اندوه استمرار غیبتش برگزار شد، و نامه های تهنیت ولادتش با سوگنامه فراقش قرین بود. ماه شعبان تمام شد و روزگار هجرانش تمام نشد. بساط محفل میلادش برچیده شد ولی دوران غیبتش چیده نگردید، ماه مبارک آمد و آن مبارک یار نیامد،

گل آمد و یار ما نیامد

بویی ز بهار ما نیامد

افسرد چراغ محفل دل

شمع شب تار ما نیامد

از روز نخست شاهد بخت

یک دم به کنار ما نیامد

مانده است چو حلقه دیده بر در

مکتوب نگار ما نیامد

در راه نشسته ایم عمری

گردی ز سوار ما نیامد

خندید گل و به گوش از باغ

آوای هزار ما نیامد

از شادی و خرمی پیامی

در شهر و دیار ما نیامد (۱).

آری، اینک مقدر چنین است که پیوسته نیامد بگوییم و نیامد

ص: ۱۰۷

بشنویم تا کی خوش آمد گو و بیامد شنوا گردیم. در این عصر غیبت و روزگار فراق، تمام سعی و کوششمان را در راه انجام همه وظایف فردی و اجتماعی به کار گیریم، و در راه تحصیل رضای خاطر خطیر و قلب شریف آن کریم علی الله، پیوسته جدیت و تلاش داشته باشیم و به هر نحوی که میسر و ممکن است در مقام آشنایی بیشتر با آن وجود مقدس بر آییم و دگران را هم با حضرتش آشنا سازیم و به دیار یار رهنمون گردیم. من از نوشتن دریغ ننمایم و شما از خواندن مضایقه نداشته باشید. در مقام عمل و کردار و گفتار و رفتار آن چنان باشیم که همه بفهمند ما صاحبی داریم، همه بدانند ما آقای داریم، همه با خیر شوند ما بی کس نیستیم، کسی داریم آن هم چه کسی!! کسی که همه کس است،

دل تنگ مباش اگر کست نیست

من کس نیم؟ آخر این بست نیست؟

ای یار قدیم عهد چونی

وی مهدی هفت مهد چونی

ای خازن گنج آشنایی

عشق از تو گرفته روشنایی

آیا تو کجا و ما کجاییم

تو زان که و ما تو راییم (۱).

آری، ما کسی داریم و بی کس نیستیم و این همان حقیقتی است

ص: ۱۰۸

که خود آن وجود مقدس به شیخ حیدر علی مدرس اصفهانی فرمود که به پدرش بگوید. او گوید: در سنه ای که در اصفهان بسیار سرد شد و قریب به پنجاه روز آفتاب دیده نشد و علی الدوام برف می آمد و برودت هوا چنان موثر بود که نه‌های جاری یخ بسته بود و آن روز بنده در مدرسه باقریه حجره داشتم و حجره حقیر روی نهر واقع بود و مقابل حجره مثل کوه برف و یخ جمع شده بود و از کثرت برف و شدت برودت راه تردد از دهات به شهر قطع شده و طلاب دهاتی فوق العاده در مضیقه و سختی بودند. تا روزی پدر بنده با کمال عسرت به شهر آمدند که بنده را در سده بیرند نزد خودشان، که وسایل آسایش بهتر فراهم باشد. اتفاقاً برودت و بارش بیشتر شد و مانع از رفتن گردید و خاکه ذغال هم جهت اشخاص بی تهیه معسور بلکه غیر مقدور بود. از قضا نیمه شبی نفت چراغ تمام و کرسی هم سرد و مدرسه هم از طلاب خالی، حتی خادم هم اول شب درب مدرسه را بسته و به خانه اش رفته بود، فقط یک نفر طلبه در سمت دیگر مدرسه در حجره اش خوابیده بود. پدر بنده در آن موقع بنای تغییر و تشدد را گذارد که تا چه اندازه ما و خود را به زحمت و مشقت انداخته‌ای، فعلاً که اساس درس و مباحثه غیر مرتب است چرا در مدرسه ماندی و به منزل نیامدی تا ما و خود را به این سختی دچار نکنید؟! بنده را غیر از سکوت و در دل با خدا راز گفتن هیچ چاره ای نبود.

ولی از شدت سرما خواب چشم ما رفته و تقریباً شب هم از نیمه گذشته بود که ناگه صدای درب مدرسه بلند شد. کسی محکم در را می کوبید. ما اعتنایی نکردیم. باز به شدت در زد. ما خودداری از جواب نمودیم به خیال آن که اگر از زیر لحاف و پوستین بیرون آییم دیگر گرم نمی شویم که مرتبه دیگر چنان در را کوبیدند که تمام مدرسه به جنبش آمد. این بار خود را مجبور در اجابت دیده، بنده برخاستم. چون در حجره را باز کردم دیدم به قدری برف آمد که از لب ازاره ایوان قریب یک وجب بالاتر است. پا را در برف می گذاشتم تا زانو یا بالاتر فرو می رفت. به هر زحمتی بود خود را به دهلیز مدرسه رسانیده، گفتم: کیستی؟ این وقت شب کسی در مدرسه نیست. که بنده را به اسم و هویت صدا زدند و فرمودند: شما را می خواهیم که بدن من به لرزه آمد، پیش خود گفتم: این وقت شب و مهمان آشنا و شناختن او مرا از عقب در، کاملاً اسباب خجلت فراهم شد. در فکر عذری بودم که بتراشم شاید رفع مزاحمت و خجالت بشود. گفتم: خادم در را بسته و به خانه رفته و من نمی توانم بگشایم. گفتند: بیا از سوراخ بالای در این چاقو را بگیر و از فلان محل باز کن. فوق العاده تعجب کردم، چون این رمز را غیر از دو سه نفر اهل مدرسه کسی نمی دانست. خلاصه چاقو را گرفته و در را گشودم و درب مدرسه روشن بود اگر چه اول شب چراغ برق جلو مدرسه روشن بود ولی آن وقت خاموش بود لکن حقیر متذکر نبودم. غرض شخصی را دیدم. سلامی کردم و ایشان رد سلام

به احسن فرمودند. دستشان را پیش آورده دیدم از بند انگشت تا آخر دست پول های رواج تازه سکه همه دو قرآنی چیده. بر دست بنده گذاردند و چاقویشان را گرفتند و فرمودند: فردا صبح خاکه برای شما می آورند و اعتقاد شما باید بیش از اینها باشد و به پدرتان بگویید: این قدر غرغر مکن، ما بی صاحب نیستیم. دیگر این جا بنده مسرور شده، تعارف را گرم گرفتم که: بفرمایید و ابوی هم تقصیر ندارند چون وسایل همه مختل بود حتی نفت چراغ. فرمودند: آن شمع گچی که در رفه صندوق خانه است روشن کنید. دو مرتبه عرض کردم: آقا این چه پولی است؟ فرمودند: مال شما است خرج کنید و تعجیل در رفتن داشتند و تا بنده با ایشان حرف می زدم دلم سرما را درک نمی کرد. خواستم در را ببندم متذکر امری شدم در را گشودم که از نام شریفش بیرسم دیدم آن روشنایی که جزئیات هم دیده می شد مبدل به تاریکی شده. متنبه شدم تفحص از آثار قدم های شریفش کردم که یک نفر این همه وقت پشت در روی برف ها ایستاده باشد باید آثار قدمش در برف ظاهر باشد کانه برف ها مهر و آثار قدم و آمد و شدی نبود. چون رفتن بنده طولی کشید ابوی متوحش از در حجره مرا صدا می زدند: هر که می خواهد باشد. خلاصه بنده مایوس شدم از دیدنش. بار دیگر در را بسته و به حجره آمدم دیدم تشددی ابوی از پیشتر بیشتر که: با کی حرف می زدی در این هوای سرد که زبان با لب و دهان یخ می کند؟ اتفاقا همین طور هم بود. در رفه ای که فرمودند دست بردم شمع گچی دیدم که دو سال قبل آن جا

نهاده بودم و به کلی از نظرم رفته بود. آوردم روشن کردم و پول ها را روی کرسی ریختم و قصه را به ابوی گفتم: آن وقت حالی به من دست داد که شرحش گفتنی نیست و گمان می کردی از آن حال و حرارت شمع برودت هوا را حس نمی کردیم به همین حال ها بودیم که صبح شد. ابوی جهت تحقیق پشت در مدرسه رفتند جای پای من بود و اثری از جای پای آن حضرت نبود. هنوز مشغول تعقیب نماز صبح بودیم که یکی از دوستان مقداری ذغال و خاکه جهت طلاب مدرسه فرستاده بود که تا پایان آن سردی و زمستان کافی بود. (۱) آری، اگر فهمیدیم که بی صاحب نیستیم، بی کس نیستیم، صاحبی داریم آن هم چنین صاحبی! صاحبی که صاحب همه چیز است، صاحب الدار است، صاحب الییت است، صاحب الامر است، صاحب العصر است، صاحب الزمان است، صاحب الرجعه است، صاحب الدوله الزهراء است، و صاحب الکره الیضاء، آرامش پیدا می کنیم، امیدوار می شویم، پیوسته فکر و ذکر ما صاحبمان می شود، و بر زبان حال و لسان قال ما جز نام صاحب نمی نشیند، ولی افسوس که گویا این حقیقت را وجدان نکرده ایم و از صاحب خود فراموش کرده ایم و خود را بی کس و بی صاحب پنداشته ایم و چونان بی کسان و بی صاحبان زندگی می کنیم. همیشه این پیام روح افزا و نوید بخش در گوش دلمان باشد که ما بی صاحب نیستیم. آخر این نوید و بشارت که اختصاص به شیخ

ص: ۱۱۲

حیدر علی مدرس اصفهانی ندارد، قصور و تقصیر از ناحیه ماست. کی به سراغ او رفتیم که با آغوش باز پذیرای ما نگشت؟ چه کسی نرد محبت با او باخت که برنده نگشت؟ و چه زمان از سوز هجرانش ساز غم نواخت که پاسخ نشنید؟ کسی می تواند ادعا کند که به راستی من صاحبم را خواندم و به او ملتجی شدم ولی جواب نشنیدم و گره از کارم باز نشد؟ ظاهراً جواب این سوال ها منفی است، و هر چه هست به خود ما بر می گردد،

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

و رنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

حافظ ار بر صدر بنشیند ز عالی مشربی است

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست (۱).

باید از خود آن صاحب خواست که فهم صاحب داری را به ما ارزانی دارد، و توجه به صاحب، روزی ما گردد، که دیگر اگر چنین شد همه چیز از یادمان می رود و جز او در خانه دل جا نمی گیرد، دل می شود از آن دلدار، و دار متعلق به صاحب الدار و بیت مملوک صاحب الیبت، و امر و فرمان در اختیار صاحب امر و فرمان،

ای وصال تو امید دل غم پرور ما

بی تو از باده شادی است تهی ساغر ما

ص: ۱۱۳

گر چه شد غرقه خون باز هم از پرتو توست

تپشی دارد اگر این دل غم پرور ما

از مه و مهر به یاد تو نظر پوشیدیم

روز و شب جلوه کند روی تو در منظر ما

دیده از شوق تو عمری است به ره دوخته ایم

تا نهد خاک رخت پای به چشم تر ما

قطره اشک ز خوناب جگر مایه گرفت

تا نثار رخت ای دوست کند گوهر ما

گر چه پا تا سر ما از شرر هجر تو سوخت

آتش عشق تو پیدااست ز خاکستر ما

آخر ای سر و گلستان ولایت، مهدی

چند چون نکهت گل می گذاری از بر ما

گر بیایی دل شیدایی قدسی با تو

گوید ای دوست چه آمد ز غمت بر سر ما (۱).

امید است به عنایت و لطف خاص آن وجود مقدس به زودی موفق به فراهم آوردن نوشتار بعدی شده، آنچه مربوط به وقایع بعد از میلاد حضرتش می باشد، بیاوریم و بنگریم پس از ولادت چه تشریفات در ملک و ملکوت برای آن صاحب ملک و ملکوت به اذن الله فراهم آمده و در خاک و افلاک و فرش و عرش به یمن مقدمش چه شور و شوقی پدیدار گردیده است. در این جا با مولود نیمه شعبان، سید و مولا و صاحب و آقامان،

ص: ۱۱۴

آن کریم علی الله، در حالی که صورت و دست و قدمهایش غرق بوسه های پدر است خدا حافظی می کنیم، و همانچه پدر بزرگوارش به کنیزان فرمود بگوئید، همه ما غلامان و کنیزانش عرض می کنیم: استودعناک الله، تو را به خدا می سپاریم،

ای غائب از نظر به خدا می سپارمت

جانم بسوختی و به جان دوست دارمت

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارمت

محراب ابروان بنما تا سحر گهی

دست دعا بر آرم و در گردن آرمت

صد جوی آب بسته ام از دیده در کنار

بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت

بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل

در پای دم به دم گهر از دیده بارمت

گر دیده دلم کند آهنگ دیگری

آتش زخم در آن دل و بر دیده آرمت (۱).

خوب است با عرض این سلام قلم از رقم برداریم: السلام علی حجه الله علی الانس و الجان، السلام علی من وعده الله بالنصر و الامکان، السلام علی مظهر العدل و الایمان، السلام علی من به یبعد الرحمن فی کل مکان،

ص: ۱۱۵

۱- ۲۵. دیوان حافظ، از غزل ۴۱.

السلام على من به يظهر الله دينه على الاديان، السلام على مولانا و سيدنا الامام القائم بامر الله صاحب الزمان و رحمه الله و
بركاته. (۱).

ديدن روی تو و دادن جان مطلب ماست

پرده بردار ز رخسار که جان بر لب ماست

بت روی تو پرستیم و ملامت شنویم

بت پرستی اگر این است که این مذهب ماست

نیست جز وصف رخ و زلف تو ما را سخنی

در همه سال و مه این قصه روز و شب ماست

در تو یک یا رب ما را اثری نیست ولی

قدسیان را به فلک غلغله از یا رب ماست (۲).

نیمه شب آخر ماه شعبان ۱۸ / ۹ / ۱۳۷۸، ۱۴۲۰ مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

ص: ۱۱۶

۱- ۲۶. بحار الانوار ۱۰۲: ۲۰۲.

۲- ۲۷. دیوان فرصت ۱۴۵.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

